

ساختار

تورکجه - فارسی

گیلان بیلیم یوردونون تورک اویرنجی لری نین درگیسی

نشریه دانشجویان تورک دانشگاه گیلان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومن

شماره ۱ / بهار ۱۳۹۹

بیرینجی سای / یاز ۱۳۹۹

حقوق اقوام در قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران

در دنیای امروز...

پدیده خود زنی فرهنگی

خاطره از غواصان آذربایجانی

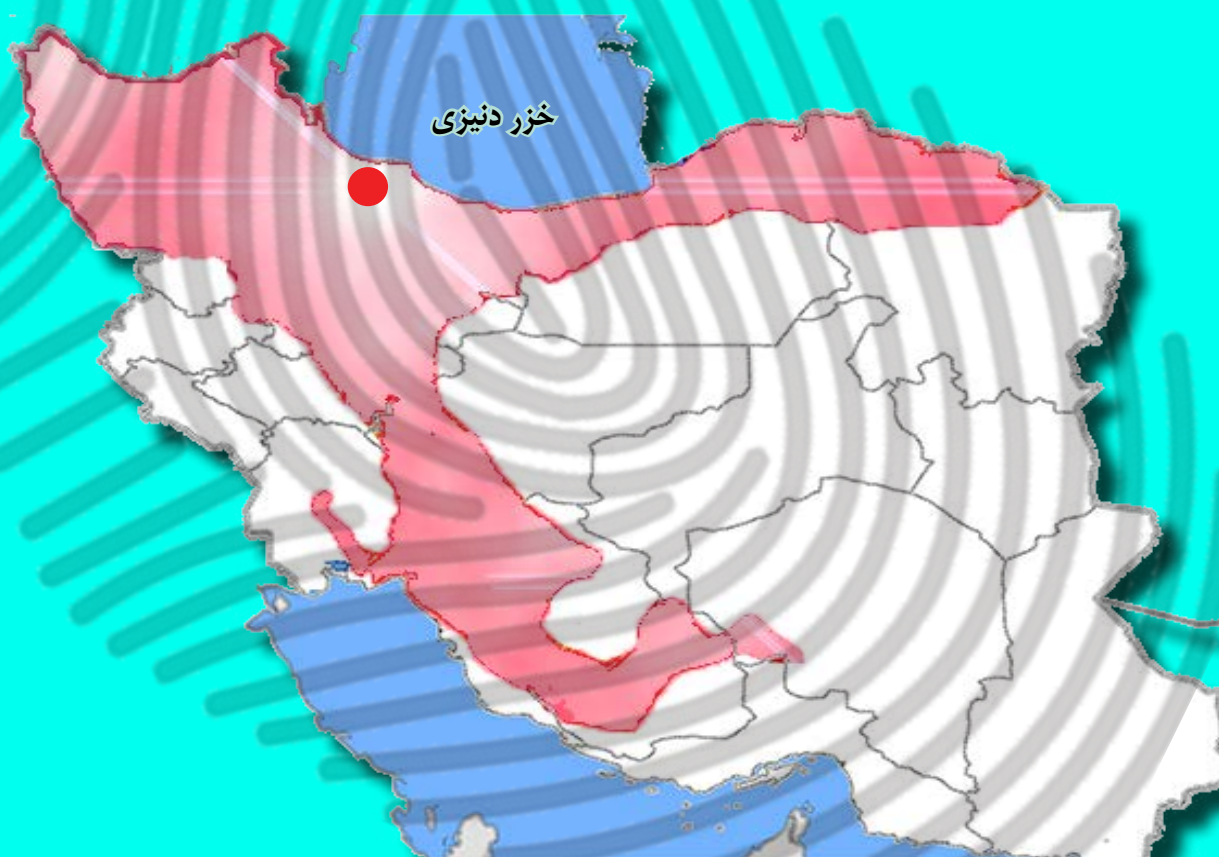
ترکان رشت و بی تحرکی فرهنگی

دانعلی رشت، اصالتاً تورک

چشمه «شیرین سو» رشت

مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت

ترانه آیریلیق





گیلان بیلیم یوردونون تورک اویرنجی لری نین درگیسی

نشریه دانشجویان تورک دانشگاه گیلان

بیرینجی سای / یاز ۱۳۹۹ شماره ۱ / بهار ۱۳۹۹

صاحب امتیاز:

ابراهیم گنجی افسوران

سردبیر و مدیرمسئول:

ابراهیم گنجی افسوران

هیئت تحریریه:

مهندس حسن راشدی، محمد فرید، سجاد گل نژاد، آیهان محمدی، محرم پورباقری، ودود اسدی، عبدالله جلالی، محمود دوستان، تقی تقوی سوره برق، سعید حامدی مهره، محمد آتشی، محمد اسماعیلی، عبدالله آقازاده، حمید رستمی، مهدی زارعی، علیرضا نعمتی

با تشکر از:

تمام دوستان عزیز که در چاپ این شماره از نشریه تلاش کرده اند

ترتیب و نوع نشر انتشار:

ماهانه _ چاپی

زمینه های انتشار:

سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ادبی، علمی

راه های ارتباطی:

شماره تماس: ۰۹۱۱۱۳۰۲۹۷۶

تلگرام: yaghishguilan@



دانشگاه گیلان

University of Guilan

آدرس : رشت، جاده تهران، کیلومتر ۵ جاده قزوین، مجتمع دانشگاه گیلان

کد پستی: ۴۱۹۹۶۱۳۷۷۶



قره باغ خاک اسلام است

(مقام معظم رهبری)

قاراباغ ایسلام تورپاغیدیر



فهرست

یاغیش

سر مقاله

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

امروزه هویت طلبی مسئله مهم و دغدغه خیلی از فعالین مدنی تورک می باشد که در ایران رشد چشم گیری یافته است؛ اما متاسفانه خیلی ها به هویت طلب ها انگ های مختلفی می زنند .

از زبان خیلی از آنهایی که همراهشان بودیم و خودمان نیز کم و بیش مشاهده کردیم میگوییم که هویت طلبی به معنای جدایی طلبی نیست. ایران سرزمین نیاکان و وطنمان است که هزاران شهید فدایش کرده ایم تا تمامیت ارضی اش را حفظ کنیم. به قول شاعر «چو ایران نباشد تن من مباد». اما متاسفانه عده ای در جستجوی تفکرات سلطنت طلبانه در هویت طلبان تورک بوده و با هر نقشه و هجمه در پی فشار آوردن بر این افراد هستند؛ در حالی که اگر بخواهیم با تک تک این هویت طلبان تورک صحبت کنیم متوجه خواهیم شد که بسیاری از ایشان مطالبه گر حقوق حقه خود هستند نه حاشیه ساز.

اما متاسفانه هستند کسانی که عمیقا نمی توانند وارد این مباحث شده و آسیب شناسی کنند. اگر نگاهی به تاریخ پر فراز و فرود ایران عزیزمان بکنیم خواهیم دید با وجود اینکه ایران کشوری کثیر المله می باشد ولی تورکها چه خدمات زیادی به ایران و اسلام کرده اند. قبل از اسلام به کنار بعد از اسلام ۱۱۲۴ سال حکومت و فرمانروایشان در راستای صیانت از حاکمیت ارضی ایران توسط همین تورکهای وطن پرست در کنار دیگر اقوام عزیز ایرانی بوده است.

از سلجوقیان، خوارزمیان، اتابکان آذربایجان، آق قویونلوها قارا قویونلوها، تیموریان، صفویان تا قاجار، فارغ از معایبی که داشتند اما ایران برایشان هدف بود نه وسیله.

همین صفویان بودند که مکتب اسلامی را پایه گذاری کرده و ۵۰۰ سال حکمرانی کردند. آری همین شاه عباس بود که مقابل یاغی گری های پرتغالی ها ایستادگی کرد. ما همانیم از نسل شهریاران باغیرتی چون کور اوغلی، بابک، شاه اسماعیل، شاه عباس، پوریای ولی، ستارخان، باقرخان، شهید باکری، دادمانهاو.

..

آری ما از نسل همان خط شکنان آذربایجانی تورک در جنگ هستیم که برای دفاع از ارزش هایشان راهی جبهه و جنگ شدند تا نگذارند کشورشان به دست بیگانه بیفتد و حالا ایرانمان سر بلند مانده و دنبال سر بلندی ایرانمان هستیم و معتقدیم

سر مقاله

حقوق اقوام در قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران

در دنیای امروز...

باکلاس بی لهجه !

پدیده خود زنی فرهنگی

رنگین کمان ایران را حفظ کنیم

خاطره از غواصان آذربایجانی

ترکان رشت و بی تحرکی فرهنگی

نگاهی به آمار و موقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تورکها در جغرافیای امروزی استان گیلان

تاریخچه ی انجمن شعر و ادب شهریار گیلان

دانعلی رشت اصالتا تورک

چشمه «چشمه شیرین» سو رشت

مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت

معرفی دو نمونه از مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت

شهید مرحمت بالا زاده

از زندان ساواک تا کربلای ایران(سردار شهید داود حق وردیان)

شهید سردار جهانبخش آقازاد

شهید بابک نوری هریس

ترانه آیریلیق

بررسی هماهنگی واکه‌ای در لهجه‌های فارسی تهرانی، گیلکی، ترکی و کردی

یک خاطره ...

به همین دلیل ما جوانان آذربایجانی با توجه به فرمایشات رهبری مبنی بر این که آذربایجان سر ایران است و آذربایجان و آذربایجانی همیشه بیدار است و بیدار خواهد ماند و فرزندانی چون باکری ها دادمناها و دیگر سرداران تقدیم این خاک عزیز کرده است می‌خواهیم بگوییم ما هم از همان نسل هستیم و برای حفظ فرهنگ و سرزمینمان حاضریم خودمان را فدا کنیم ولی نگذاریم فرهنگ منحط غربی، فرهنگ غنی و رنگین کمان هویت اقوام ایرانی را دچار لغزش و فراموشی سازد.

ما قبل از گرفتن مجوز نشریه به دنبال قانونی بودیم که بتوانیم در راستای ترویج فرهنگ تمامی اقوام ایرانی حرکت و فعالیت داشته باشیم اما امکاناتش مهیا نبود. لذا با توصیه اساتید و بزرگوارانی چون ریاست محترم دانشگاه گیلان جناب آقای دکتر رضی و معاونت محترم فرهنگی سرکار خانم دکتر کریمی نشریه «یاغیش» را ایجاد کردیم. اگرچه خواهان آن بودیم که از تمامی اقوام هم وطن مطلب بگذاریم ولی کارشناسان محترم فرهنگی دانشگاه فرمودند که بر اساس مصوب عالی کانونها یک نشریه صرفاً قومی نمیتواند پرچمدار تمامی اقوام باشد و همچنین تأکید داشتند که نشریه قومی اگر ایجاد شود در راستای معرفی همان قوم میتواند مطلب نشر دهد. به همین دلیل ما در این شماره در باره تورکهای ایران، علی‌الخصوص تورکهای گیلان، حقوق اقوام و شهروندان ایران، مطالبی را به علاقه مندان ارائه کردیم. موضوعاتی که در این نشریه خواهید خواند به قلم دوستان از همه طیف ها بوده و موضوعات نیز به پیشنهاد سردبیر گردآوری شده است و از تمام دوستانی که در این مسیر متحمل زحمت شدند کمال تشکر را داریم. امید است به یاری خداوند در شماره های بعدی بتوانیم به زبان شیرین تورکی در خدمت علاقمندان باشیم.

سر مقاله

که نباید مقابل مطالبه گر ایستاد؛ چون حق هر انسانی این است که کرامت انسانیش پاس داشته شود.

یکی از اساتید بزرگوارمان کتابی از فوکویا برایمان داده بود که جمله خیلی زیبایی در آن راجع به فرهنگ و کرامت انسانی وجود داشت. از یک فقیر نقل شده بود که «درست است من فقیرم اما برای خودم کسی هستم» و در تحلیل این جمله به کارشناسان فرهنگی و اساتیدی که در این ساحه فعال هستند و صدایشان به بالا می رسد برای پیگیری می‌گوییم اگرچه همه اقوام و قومیت‌های ایرانی فرهنگ خاصی دارند ولی این داشته ها باید پرورش داده شده و رشد یابد تا جلوی هویت گریزی، غرب گرایی، از خود بیگانگی، بحران هویت و ... گرفته شود.

با توجه به رهنمودهای بنیان گذار انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری دانشگاه مبدا همه تحولات باید باشد که در این زمینه رهبر کبیر انقلاب اسلامی به بخش فرهنگی خیلی توجه کرده اند.

با استناد به اینکه مقام معظم رهبری بیان کرده اند که استقلال فرهنگی مهم تر از استقلال سیاسی و اقتصادی می باشد در این میان فرهنگ و هویت یک ملت به لحاظ اینکه بیشترین تاثیر را بر جامعه، فرد و خانواده میگذارد باید با ظرفیت سازی، راه هایی را شناسایی کرد تا انسان را به کمالات واقعی برساند و زیربناهای فرهنگی را به طور مناسب پیاده کرد و همچنین با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری در باره هویت که فرمودند «نیاز عمده ی جوان، هویت است؛ باید [جوان] هویت و هدف خودش را بشناسد» می توان به اهمیت فرهنگ و هویت در نگاه ایشان پی برد.

... امروز جوان ایرانی، آگاه، با معرفت، بصیر، سیاسی و اهل تحلیل است؛ و از همه بالاتر با ایمان است.

جوان که پرورش یافته ی دوران انقلاب است، از معرفت دینی برخوردار است، ایمانش هم ایمان عمیقی است؛ البته احتیاج دارد که تغذیه ی معنوی و فکری دایمی شود. ابزارها و فعالیتها و کارهای فرهنگی باید در اختیار جوان قرار بگیرد. روحانیون خوشفکر و دانشگاهیان مؤمن باید در مقابل ایمان جوانان احساس مسئولیت کنند.

و همان طور که میدانیم هویت، شخصیت فرد را می‌شناساند و بدون هویت نمیتوان زندگی کرد و چنانچه هویت و من واقعی را جامعه، رسانه ملی، دانشگاه، نتواند درست به صاحبانش انتقال دهد فرد دچار الیناسیون(از خودبیگانگی)خواهد شد و علاوه بر اینکه هویت قومی از بین خواهد رفت هویت ملی نیز دچار نابودی در فرد شده و به گرایش به غرب منجر خواهد شد و در جامعه پسر جوانی را خواهی دید که ابرو برداشته یا دختری که شلوار پاره پاره پوشیده همه این‌ها ناشی از ضعف فرهنگ و تعریف ناصحیح از آن بوده و باعث شده فرد به صورت کور کورانه راهی اشتباه را بییماید. این حرکت نابهنجار اگر آینده یک کشور را نابود نسازد دچار لغزش های جبران ناپذیری خواهد کرد. به همین دلایل ما بر آن شدیم که برای جلوگیری از نابودی فرهنگ ها و هویت اقوام گامی هر چند ناچیز اما ارزشمند در این راستا برداریم تا بتوان آن کس که خوابیده و آن کس که خود را به خواب زده بیدار کنیم و تعریف درستی از تمامی ارزش های یک قوم و ملت با رعایت اصل انسانیت اجرایی کنیم.

۲ سر مقاله



محمد فرید

وکیل پایه یک دادگستری

دانشجوی مقطع دکترا

حقوق اقوام

در قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران

در اصل ۱۹ نیز به تساوی حقوق مردم ایران از هر قوم و قبیله ای صرف نظر رنگ و نژاد و زبان تصریح شده است و همه احاد مردم از هر قوم و قبیله و نژاد و زبانی را از حقوق مساوی برخوردار نموده است و هدف از این اصول کاملاً مشخص است که در جهت جلوگیری از حقوق اجتماعی و وحدت میان اقوام می باشد.

همچنان که در جامعه کنونی هر قومی، آیین خاص خود را در مراسمات که مخالف شرع و قانون نباشد انجام می دهد و همه افراد جامعه آزادانه از گویش در زبان محلی خود استفاده و محاوره می کنند ولی در هر صورت در این میان باید کشور دارای زبان رسمی باشد و کشور ما نیز زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی در قانون اساسی پذیرفته است ممکن است گفته شود که اهمیت دادن به زبانهای محلی و قومی موجب تضعیف وحدت ملی شود ولی چنین تصویری صحیح نبوده و ارزش و اعتبار نهادن اقوام و زبان های محلی از طرف جامعه و حکومت باعث دلگرمی و صمیمت می گردد بنابراین حمایت از حقوق اقوام که در قانون اساسی علاوه بر اصول ۱۵ و ۱۹ در سایر اصول نیز به صورت مستقیم و غیر مستقیم آمده است ضرورت دارد.

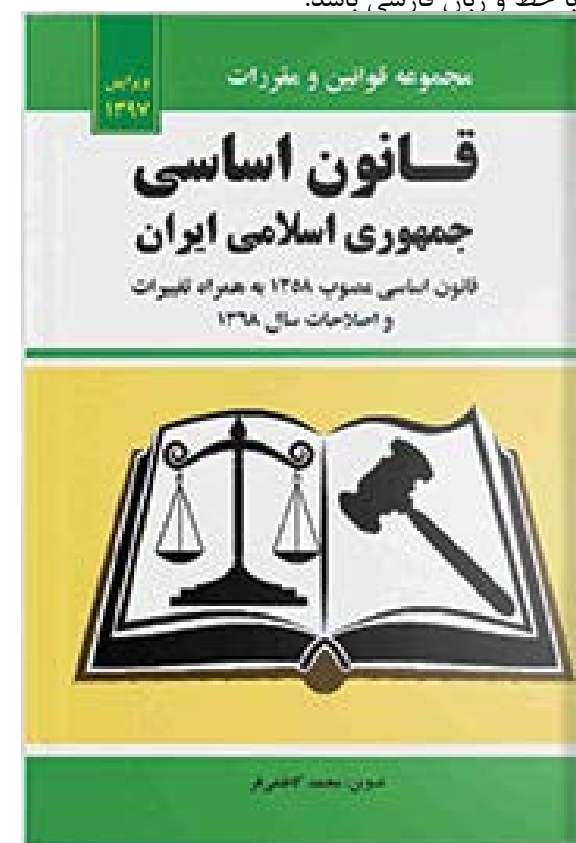
در پیشنهاد بنده به عنوان یک حقوقدان و وکیل می باشد که با توجه به اینکه قومیت های مختلف که سرمایه های این کشور عزیز هستند و داشته های فرهنگی خاصی دارند من جمله زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و... باید تقویت شده و در راستای احترام به حقوق و کرامت انسانی گام برداریم تا حقوقی که شایسته جامعه آرمانی می باشد صورت بگیرد.

قومی در کشور بر امکان استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات، رسانه های گروهی و تدریس ادبیات قومی در مدارس در کنار زبان فارسی که زبان رسمی کشور می باشد تاکید و تصریح کرده است ولی باتوجه به ایجاد وحدت در زبان نیز مقرر داشته است که اسناد و مکاتبات رسمی و اداری و متون رسمی و کتب درسی باید با خط و زبان فارسی باشد.

در هر جامعه ای که اقوام مختلف ساکن باشند، آنچه که برای رهبر جامعه مهم و اساسی است وحدت بین قومیتهاست، کلید و راه گشای موفقیت جامعه در گروهی وحدت این اقوام است و هر جامعه ای دارای یک هدف و ایدئولوژی هست و برای رسیدن به آن هدف نیازمند اتحاد اقوام در پیشبرد اهداف آن جامعه است و در این راستا در هنگام تصویب قانون اساسی که اساس و پایه قوانین کشور می باشد و هر قانون دیگری نیز نباید مخالف قانون اساسی باشد اقدام به قانون گذاری نموده است.

و در خصوص حقوق اقوام در جهت ایجاد پیوند میان حکومت، جامعه و گروههای اجتماعی و در جهت پیشگیری از هر گونه تفرقه میان گروههای قومی، مذهبی و زبانی دو اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی را مصوب نموده است که مهمترین اصولی هستند که مبتنی بر استراتژی وحدت و سیاست همگرایی قومی و زبانی است.

در اصل ۱۵ قانون اساسی ضمن به رسمیت شناختن تنوع





سجاد گل نژاد

دانشجوی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی

باکلاس بی لهجه!

افراد دارای لهجه هنگام استفاده از یک زبان خاص و بیگانه می‌شود. انگار همین احساس ناخوشایند و منفی است که افراد را به حذف لهجه در برقراری ارتباط بین زبانی وا می‌دارد و آن‌ها را به سوی جستجوی راهی برای بی لهجه حرف زدن می‌کشاند. به نظر می‌رسد که چنین جستجوها و تلاش‌هایی تنها در ضعف اعتماد به نفس افراد ریشه ندارد. گفته می‌شود که بعضی از افراد نیز برای جلب توجه و به تعبیری کلاس

گذاشتن، به دنبال حذف لهجه‌ی خود هنگام استفاده از زبان دیگر هستند. البته آنچه مسئله را جالب‌تر می‌کند، این نکته است که باکلاس به نظر آمدن بیش از آنکه در مواقع استفاده از زبانی مثل زبان انگلیسی برای فرد تبدیل به هدف شود، هنگام صحبت کردن به زبانی که مرکزی و رسمی است به چشم می‌خورد. گویا اینکه در مواقع صحبت کردن به زبان مرکزیت، حذف لهجه‌ای که نشانه‌ی زبان مادری است، ارزش تلقی می‌شود. آنچه در ورای این ارزش تلقی شدن نهفته است و در ضمیر ناخودآگاه افراد به صورت یک حس تجربه می‌شود، ناتوان، غیردانشگاهی و روستایی محسوب شدن وجود لهجه است. اینکه چرا سعی داریم هنگام استفاده از زبان مرکزیت، لهجه‌ی ناشی از آواها و کلمات خاص زبان مادری را حذف کنیم، پاسخی دو وجهی دارد که یکی به نظر افراد، امر زیاد

یادم می‌آید که چند ماه پیش با یکی از دوستانم در شلوغی پیاده‌رو راه می‌رفتیم که تلفن دوستم زنگ خورد. او که داشت با مخاطب آن سوی خط صحبت می‌کرد، شاهد بودم که دارد تلاش می‌کند نگذارد لهجه‌اش معلوم شود. پس از اتمام مکالمه، از او در این باره پرسیدم و جواب داد: **خب، درست نیست که با لهجه صحبت کنم.**

خودش هم نمی‌دانست که چرا درست نیست با لهجه صحبت کند. به آدم ماشینی شبیه بود که فکری از بیرون بر او رخنه کرده و او عروسک خیمه‌شب‌بازی این فکر القاء شده از بیرون است. این مسئله تا روزها و هفته‌ها مرا به فکر وادار کرد. البته خوشحالم که دوستم باعث شد عادت کنم که فکر کنم. زیرا عادت به فکر کردن، سخت‌ترین عادت‌هاست. برای همین چند سطر زیر را که حاصل گفتگو با افراد دیگری نظیر دوستم هست، نگاشتم تا به عرض شما برسانم.

به نظرم همه آن‌هایی که سعی در لهجه زدایی دارند نیز درباره‌ی علت این موضوع، جواب قانع‌کننده‌ای در ذهن ندارند. تعامل بین زبانی، تحت تأثیر مسائل و موضوع‌هایی نظیر وجود لهجه، قرار دارد که منجر به احساس ناخوشایند و منفی در



مهندس حسن راشدی

نویسنده و محقق تاریخ

در دنیای امروز...

زبان تنها وسیله ارتباط ساده بین انسانها نیست!

دیگری، شایسته کسانی است که دارای شخصیت متزلزل بوده و قدرت دفاع از حقوق خدادادیشان را در خود نمی‌بینند!

زبان و لهجه، فرهنگ، موسیقی، فولکلور، داستان و افسانه هر ملتی نشانه هویت، موجودیت و زنده و پویا بودن آن ملت و مورد احترام تمام انسانهای آزاده بر روی کره زمین جز نژادپرستان و راسیست هاست! است؛ دیگر نمی‌شود با زور و اجبار و تحمیل، و مطرح کردن افسانه برای بی هویت کردن ملتی و آسیمیه کردن آنها در زبان و فرهنگ زبان و نژاد برتر و تقسیم جامعه بر کلان فرهنگ و خرده فرهنگ و.... حاکم، در درجه اول از آموزش و تحصیل آن ملت در زبان مادری مترقی و منزه و.... عقب مانده و پلشت صحبت از یکدلی و دوستی و خویش جلوگیری می‌کنند تا رفته رفته کلمات و لغات و جملات برادری کرد، در کشوری که حقوق مادی و معنوی همه ملل و اقوام آن زبان حاکم که زبان اجباری تحصیل برای آن ملت شده جای کلمات با توجه به نسبت جمعیتشان محترم شمرده شوند و همه ملل و اقوام و جملات زبان مادری را بگیرد و آهسته آهسته زبان

مادری را خالی از محتوای غنی خود کند؛ در هر زمانی ملتی بجای شمارش اعداد و ارقام به زبان مادری، از شمارش زبان تحمیلی در زندگی روزمره خود استفاده کرد، زمان مرگ آن زبان نزدیک شده است که به دنبال آن مرگ هویت و موجودیت کامل آن ملت و محو از صفحه روزگار خواهد رسید. گریز از زبان، فرهنگ و هویت واقعی خود و نمایش خود در جلد و لباس



مهمی نیست و نباید با تعصب به آن نگاه کرد. این جنبه از لزوم

معلوم نشدن لهجه در موقع استفاده از زبان مرکزیت عبارت از

ارزش تلقی شدن آن و باکلاس به نظر آمدن فرد است. اما

جنبه‌ای که فراموش شده است و خیره سرانه از کنار آن عبور

می‌کنیم، پاسخ به این سؤال است که چرا این تفکر یا گمان

در ذهن ما نقش بسته که فکر می‌کنیم خوب و پسندیده است

که هنگام صحبت کردن به زبان مرکزیت، لهجه‌ای که نشان از

زبان مادری و البته اقلیتی‌مان دارد، معلوم نشود؟ آنچه ظاهراً

و در نگرش اول قابل ادراک است، این پاسخ ساده‌انگارانه است

که حذف لهجه به خاطر باکلاس به نظر آمدن و تجدد نمایی

هست اما نکته‌ای که در پشت این تحلیل سطحی، پنهان و

مستور مانده، توجه به این مسئله است که افراد متعلق به

زبان اقلیت نه برای باکلاس جلوه‌گر شدن، بلکه برای کسب

حداقل‌ترین‌ها در تعامل مانند ابراز خود و کسب احترام، به

انجام چنین کاری تلاش می‌کنند. زبان مرکزی و رسمی،

خواسته یا ناخواسته شرایطی ایجاد کرده است که زبان‌های

دیگر نتوانسته‌اند خود را بروز داده و به بالندگی برسند. این

امر، باعث ایجاد برتری کاذب به سود زبان مرکزیت گردیده

و در واقع، تعامل برابر بین زبانی از بین رفته است. نتیجه

این شده است که حتی خود افراد متعلق به زبان اقلیت

نسبت به زبان مرکزی و افراد متعلق به آن، نگاهی از پایین

به بالا داشته باشند. هنگامی که فرد متعلق به زبان اقلیت،

زبان مرکزی را با لهجه‌ی خود حرف می‌زند، ناخودآگاه

این احساس ناخوشایند به او دست می‌دهد که مخاطب

او که به زبان مرکزی تعلق دارد، وی را مورد تمسخر قرار

می‌دهد و در نتیجه، از تکلم به زبان آبا و اجداد خود

شرمسار می‌شود. اما آنچه نیاز به اندیشیدن دارد، پاسخ

به این سؤال است که چه امری باعث شده یا می‌شود

فردی که زبان مادری‌اش غیر از زبان مرکزی است، هنگام

گفتگو با فرد متعلق به زبان مرکزی چنین احساسی تجربه

کند؟ قابل تصور است که امکان دارد مخاطب واقعاً نگرش

تمسخرآمیزی به او نداشته باشد.

از دیگر سو، می‌توان چنین تعبیر نمود که این گزاره‌ی «من

می‌توانم بدون لهجه زبان رسمی را صحبت کنم» تبدیل به

ارزشی تأییدکننده شده است. نباید پنداشت که افراد دارای

زبان اقلیت، تنها برای جلب توجه یا باکلاس بودن، لهجه‌ی

خود را از بین می‌برند، لهجه زدایی بیش از آنکه امری کنشی

و پیشینی باشد، حالت واکنشی و پسینی دارد. فشارهای برتری

جویانه و البته غیر انسان دوستانه‌ی زبان رسمی و رسانه‌ای

در ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از یک‌سو و عدم تأمین

فرصت برابر یا اندک فرصت برای رشد و ابراز زبان‌های اقلیت

از سوی دیگر، دو عامل بسیار مهمی است که خرده‌فرهنگ

خاص و به عبارت روشن قواعد الزامی برای گروه‌ها در جامعه

به وجود آورده است. این خرده‌فرهنگ خاص یا قاعده‌ی الزامی

بین گروهی این است که «فرد دارای زبان اقلیت بهتر است

بدون لهجه حرف بزند». سرپیچی از این قاعده‌ی بین گروهی

که نانوشته اما از سیاست‌های رسانه‌های جمعی قابل استنتاج



است، با معلوم شدن لهجه تحقق پیدا می‌کند. همه‌ی افراد

دارای زبان اقلیت نقض‌کننده‌ی قاعده‌ی فوق نیستند. برخی

تحت تأثیر جبر رسانه‌ای و محیطی قرار دارند و برای کسب

سطح حداقلی از ابراز خود و گریز از احساس منفی و تجربه‌ی

ناکامی، سعی در حذف لهجه دارند. خرده‌فرهنگ فوق‌الذکر نیز

خود باعث عدم رشد زبان‌های اقلیت شده که نتیجه‌ی ذهنی

و غیر عینی آن، دادن احساس منفی و آزاردهنده در اقلیت‌هایی

است که برای سرکوب آن احساس و اثبات اینکه «من می‌توانم

بی لهجه حرف بزنم، پس اجازه دارم خودم را ابراز کنم»، سعی

در حذف لهجه می‌کنند. از لحاظ جامعه‌شناسی نیز، هویت

افراد در تعامل و گفتگو، شناسایی و تأیید می‌شود و زبان نیز،

مهم‌ترین ابزار این تعامل است. پس باوجود خرده‌فرهنگ

نداشتن لهجه، برای این شناساندن خود و تأیید گرفتن از دیگران

برای آن، باید از مانع من‌درآوردی لهجه گذر کرد. پس سؤال

اصلی این است که چرا باید تأیید هویت یک فرد اقلیت، در

اختیار زبان مرکزی و با معیار سنجشی «تعامل بدون لهجه»

باشد؟ و چرا باید این فرد لهجه‌اش را از

بین ببرد؟ اگر هدف تنها تعامل و گفتگو

است، باید گفت که آن برقرار شده است.

آنچه در پس این لهجه زدایی نهفته

است، تلاش ناخودآگاه فرد متعلق به

زبان اقلیت برای گریز از احساسات منفی

است، احساساتی که در اثر فشارهای

بیرونی زبان مرکزی و رسانه‌ای بر او

تحمیل می‌شود. نکته‌ی جالب‌تر این

است که آن‌هایی که پشتکاری همه‌جانبه

در حذف لهجه‌ی خود دارند، معمولاً به

خاطر موقعیت‌هایی است که مخاطب

یا مخاطبان‌شان، فرد یا افراد متعلق به

زبان مرکزیت هستند. فشارهای بیرونی و

رسانه‌ای زبان مرکزیت، نوعی برتری ذاتی

اما غیرواقعی نسبت به آن در اندیشه‌ی افراد متعلق به زبان‌های

اقلیت می‌اندازد. به نظر می‌رسد این مسئله که متأسفانه هیچ

وقعی به آن نشان نمی‌دهیم، ناشی از وجود مطلوبیت‌های

اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در استفاده از زبان مرکزیت است.

قطعاً زبان رسمی و مرکزی و رسانه‌ای، دارای قدرت بیشتری در

کسب برتری نسبت به سایر زبان‌های یک کشور کثیرالملل یا

چند قومیتی دارد. به تابعیت از وجود قدرت این‌چنینی است

که به عنوان مثال بعضی از خانواده‌های امروزی سعی دارند

صرفاً زبان مرکزی و رسمی را به فرزندان خود آموزش دهند.

می‌گویند یادگیری زبان مرکزی و رسمی باعث پیشرفت بهتر

فرزندانشان می‌شود. وقتی هم که بزرگ شدند خودشان زبان

مادری را یاد می‌گیرند. زبان بخشی از فرهنگ است و این

فرهنگ گریزی به صورتی درآمده است که پدران و مادران

ما هنگامی که با نوادگانشان روبرو می‌شوند، فرزندان و فرزند

زادگان جهت تفریح و سرگرمی که آمیخته با نیش و کنایه

نیز هست، کلمه‌های اصیل مادری را از آنان می‌پرسند و با

تکرار آن کلمه‌ها قهقهه سر می‌دهند. از

بین رفتن لهجه‌ها و گویش‌ها قبل

از هر چیزی بین نسل امروز و دیروز

فاصله فرهنگی می‌اندازد. مسئله‌ی دوری

گزینی افراد دارای زبان اقلیت در مورد

لهجه، ناشی از سیاست‌های فرهنگ‌ساز

رسانه‌های جمعی است که سعی در

تلقین برتری افراد مرکز نشین با زبان

رسمی نسبت به افراد غیر مرکز نشین

با زبان اقلیت است. کما اینکه نقش‌های

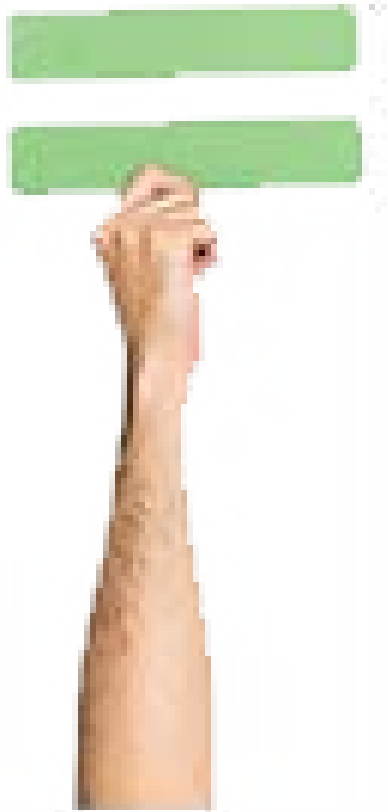
دون‌پایه و یقه‌آبی در رسانه‌های جمعی

معمولاً به افراد قشر اقلیت داده می‌شود

که معمولاً نیز برای آنکه بیننده یا

شنونده به طور کامل متوجه اقلیت بودن

آن فرد بشود، گاهی لهجه‌ای غلیظ تر





آیهان محمدی

پدیده خود زنی فرهنگی

۱۱

کلاس و سنتی است که فقط پدربزرگها ومادربزرگهای قدیمی تورکی حرف میزنند و اگر یادگیری این زبان ارزشمند بود لابد پدرومادرشان به آنها یاد میدادند.

وقتی پدر و مادر در خانه با فرزندانشان به زبان مادری حرف میزنند ارتباط مستقیم بین دل، مغز و زبان برقرار میشود به عبارت دیگر عشق و عاطفه و تعقل به راحتترین و طبیعی ترین شکل ممکن بروز می یابند

فرزندان با استفاده از زبان مادری با خانواده، نزدیکان و منسوبان فرهنگ و هویتشان ارتباط برقرار میکنند. عشق به زبان مادری مثل مرواریدی است که نواصانات اقتصادی، پولی، ثروت، مهاجرت، علم، دانش، تکنولوژی، پست و مقام نمیتواند روی آن تأثیر بگذارد.

قلبهایی که به عشق حفظ این میراث گرانبها می تپد تا ابد خواهد تپید.

خود من سالها پیش در مدرسه ای در شهر رشت فارسی را با لهجه تورکی حرف میزدم و سعی می کردم لهجه ام از

در سرزمین پهناور کشور ایران اسلامی اقوام مختلف با زبانها و فرهنگهای گوناگون زیر یک پرچم زندگی میکنند. هر قوم ایرانی در کنار زبان رسمی کشور عزیزمان، یک زبان مادری دارد، که به ریشه زبان اجداد و نیاکانشان مرتبط است. در این میان ، زبان مادری تورک های ساکن شهر رشت و دیگر نقاط گیلان تورکی آذربایجانی می باشد.

متأسفانه از دهه هشتاد خورشیدی بعضی از خانواده های تورک ساکن گیلان نادانسته و ناآگاهانه دچار خود زنی فرهنگی شده اند. بعضی از این عزیزان سعی میکنند فرزندانشان را در کنار یادگیری زبان رسمی کشور از زبان مادری کاملاً محروم نمایند. هرکودک ایرانی باید زبان رسمی کشورمان را که زبان فارسی است، حتما بیاموزد و شکی در آن نیست. سخن ما با آن دسته از عزیزانی است که نمی خواهند فرزندانشان به هیچ وجه زبان تورکی آذربایجانی یادگیرند.

مطلبی که حائز اهمیت است، این که این دسته از پدرومادرها فرزندانشان خود را بطور کلی از زبان خود بیگانه میکنند.

فرزندان هم فکر میکنند زبان مادریشان خیلی عقب افتاده بی

از لهجه ای افراد زبان اقلیت پیش گرفته می شود. گویا هدف آن است که می خواهند این فکر القایی در اذهان عموم که «وقتی فرد متعلق به زبان اقلیت، زبان رسمی را با لهجه حرف می زند باید به او نیشخند بزنیم» مستمر باقی بماند، حال آنکه این سیاست های غیر انسان دوستانه، نتیجه ای مضری برای کشورمان ایران که همه در آبادانی آن سهیم هستیم دارد. زبان ها با یکدیگر بیگانه نیستند، بلکه در تعامل با یکدیگر زندگی می کنند و زنده می مانند اما سیاست های نابرابری ساز رسانه های جمعی در مقابله با زبان های اقلیت، هر چند در ظاهر به از خود بیگانگی برخی افراد اقلیت منجر می شود که این مسئله، خود مخالف با حقوق بشر است اما از دیگر سو نیز به بیگانه شدن هر چه بیشتر زبان های متنوع یک کشور کمکی شایان می کنند که در نتیجه ای آن، تصور اتحاد ملی توهمی بیش نخواهد بود.

در اینجا سه سؤال مهم مطرح می شود که تفکر و ارائه پاسخ به آن ها را به خوانندگان محترم می سپارم:

۱. چه عاملی باعث شده است که من نوعی فکر کنم که گزینه ی رد یا تأیید هویتم در اختیار آنانی است که زبان مرکزی زبان مادری شان است؟

۲. چرا باید من نوعی نیاز داشته باشم که برای آنکه مورد تأیید قرار بگیرم سعی کنم زبان مرکزی را بدون لهجه حرف بزنم؟

۳. چرا باید برای کسب حداقل ها در تعامل مانند ابراز خود نیز شبیه مرکز نشینان بود و مانند آن ها صحبت کرد؟

دیگران پنهان نگه دارم کنم،

بعدها که بزرگ شدم و نگاهم به جهان، وجود، مبدا و معاد گسترده تر شد، از خودم خجالت میکشتم و حسرت میخورم و اکنون است که معنی حسرت را میفهمم.

حالا که برمیگردم به حرفهایی که پدرم می گفت لهجه داشتن یعنی هویت و اصالت، از بن دندان دلتنگ چیزهای عزیزی می شوم که از من دور مانده اند و خواب میبینم.

مدام خواب میبینم. میگویم بن، میگویم ریشه، میگویم آدمی تنها به زبان مادری اش هست که میتواند یادپدرومادر وزادگاهش باشد. به هر زبان دیگری هم که حرف بزنی، در خلوت خودت، هنگام عصبانیت زیاد، هنگام خوشحالی بیش از حد، به وقت دلتنگی تمام کلمات به کودکی ات بر میگردد، به وقتی که مادرت توی آغوشش برایت لالایی تورکی می خواند و آرامت میکرد.

یکجایی باید بنویسیم «عشق یعنی حرفهای پدرت ومادرت در کودکی».

درد این است که ما در عصر حاضر از هویت خودمان گریزان هستیم.

زبان مادری ما میراث گرانبهایی است که از اجداد و نیاکان ما به ارث رسیده است.

«بو دیل بیزیم روحوموزدور

بو دیل بیزیم عشقیمیذر

بو دیل بیزیم جانیمیذر

بو دیل بیزیم بیریریمیزله

عهد و پئیما نیمیز د ر

امروزی شدن، باکلاس شدن و داشتن

فرهنگ به این نیست که لهجه تورکی نداشته باشیم. امروزی شدن اینست که با هر لهجه ای بتوانیم در کشور عزیزمان ایران اسلامی فارسی صحبت کنیم و با دیگر هموطنانمان ارتباط برقرار کنیم و در هر شغل و سمتی تقوا و خلوص نیت داشته باشیم و برای ساختن سرزمین مقدسمان ایران اسلامی خالصانه تلاش و کوشش کنیم و مثل مرحوم علامه جعفری(ره) در عین کوشش و مجاهدت علمی لهجه تورکی هم داشته باشیم.

رنگین کمان ایران را حفظ کنیم

دکتر محرم پورباقری

دانشجوی دکترای جامعه شناسی

جغرافیای کنونی ایران از دیرباز مسکن اقوام و ملت‌های مختلف بوده است. این واقعیت را به ویژه در پایتخت و اطراف آن و استانهای بزرگی مانند خراسان، خوزستان، فارس، البرز، گیلان، گلستان، کردستان، آذربایجان غربی بیشتر می توان مشاهده کرد.

با اینکه نباید از فاکتور مهاجرت به این استانها در دهه های گذشته غافل بود اما بیشتر آنها از دیرباز اقلیتی از قومیت های مختلف را در خود جای داده که مردم آن به صورت مسالمت آمیز در کنار یکدیگر زندگی کرده اند. حتی به فرض اگر مهاجرت نیز باعث تنوع قومی در منطقه خاصی از کشور شده باشد، به غیر از استثناهایی مانند خوزستان و آذربایجان غربی، این موضوع تاثیر منفی بر زندگی مسالمت آمیز مردم نداشته است. هر چند در اتفاقات استانهای یاد شده نیز نه مردم عادی بلکه گروههای عمدتاً سیاسی با تلاش برای دستکاری در بافت جمعیتی و سو استفاده از آن، به اختلافات و مسائلی دامن زده اند.

یکی از نمونه های بارز استانهایی با اکثریت قومی و ملی، گیلان است. این استان از سده های دور همیشه مامن گیلک

ها، تُرکها و تالش ها بوده اما هیچگاه تنش دامنہ دار یا بزرگی را شاهد نبوده است. حتی تجربه مبارزه تُرک و گیلک علیه ظلم در صد سال پیش، از نمونه هایی است که در این استان به وقوع پیوسته است. مبارزه ای که با همکاری مشترک میرزا کوچک خان جنگلی و حیدرخان عمی اوغلو علیه ظلم دولت مرکزی در دوره مشروطه رقم خورد.

ورود حیدرخان عمی اوغلو به گیلان و ائتلاف وی با عناصر دخیل در نهضت جنگل و تشکیل کمیته انقلابی جدید در راستای پایان بخشی به اختلافات و ایجاد جبهه واحد برای مبارزه با استبداد و استعمار بود.

هر چند برخی تفاوت‌های ایدئولوژیک و اختلاف افکنی شوروی، انگلیس و دولت مرکزی باعث شعله ورت‌ر شدن اختلافات میان آن دو و واقعه ملاسرا و قتل عمی اوغلو شد. همکاریهای آنان در دوره مشروطه سمبلی از مشارکت علیه زیاده خواهیهای مرکز و همچنین قدرتهای جهانی بود.

البته این قبیل نمونه ها در تاریخ ایران و مناطق مختلف آن فراوان است که مهمترین و یا شاید مشهورترین آن نیز





دو قطبی و سلب امکان گفتگو خواهد شد.

بنابراین آنچه دوام و قوام کشور را تضمین می کند، ایجاد حس برابری و عدالت میان تک تک مردم و اقوام و شنیدن خواسته های مدنی و فرهنگی آنان و به ویژه خواست تحصیل به زبان مادری در کنار زبان فارسی است.

همچنین با تکریم چند فرهنگ گرایی و تاکید بر ارزش غنای فرهنگی میتوان، از فرصت همزیستی اقوام مختلف در استانهای کشور بهره برده و آن را به جای تهدید به فرصتی برای کشور تبدیل کرد.

حضور برخی گروه های تمامیت خواه و فرصت طلب، تداوم انکار دیگران، بیگانه یا مهاجر خواندن اقوام دیگر، تحقیر مداوم، جلوگیری از تحصیل زبان مادری و نبود سازوکارهای مناسب برای تقویت و رشد آن، کوبیدن بر طبل ملی گرایی و طفره رفتن از گفتگو میان گروه های فکری و فرهنگی مختلف، ضربه سنگینی بر ادامه همزیستی مسالمت آمیز ایرانیان خواهد داشت. پس مناسب است جلوی این ضربه بزرگ، از هم اکنون گرفته شود، آن هم با تدبیر و همکاری و عدالت.

دیگر اقوام ساکن ایران نیز منجر شد. عدم مدیریت درست، کارشکنی در اجرای قوانین موجود، تداوم انکار حقوق فرهنگی و زبانی اقوام، تحقیر مداوم برخی از اقوام، تحریک برخی گروه های سیاسی و همچنین نبود سازوکارهای مناسب برای رسیدگی به درخواست فرهنگی و دموکراتیک اقوام نیز از دیگر عوامل دخیل در رشد ملی گرایی و به تبع آن ایجاد اختلاف میان گروه های قومی مختلف در سراسر کشور شد.

البته علی رغم همه این مسائل، اختلافات تا جایی پیش نرفته است که غیرقابل حل و یا تنش زا باشد. به شرط آنکه بدون امنیتی و سیاسی کردن قومیت و فرهنگ های مختلف سعی در رسمیت دادن به آن به عنوان بخشی از واقعیت جامعه ایرانی داشته باشیم؛ چرا که رویکرد سیاسی، به معنی تقلیل مساله



قومیت به امر سیاسی و امنیتی نمودن آن و در نتیجه قرار گیری مساله اجتماعی در قالب امنیتی-سیاسی باعث عدم ورود روشنفکران و جریان آکادمیک به اموری از این دست می شود.

همچنین نگاه ایدئولوژیک منجر به دور شدن امر قومیت از واقعیت زمینی خود و تبدیل آن به امری ازلی و در نتیجه ایجاد

همکاری اقوام و ملت های مختلف در دوران مشروطه بود. هرچند انقلاب مشروطه پایان خوشی نداشت و منجر به دیکتاتوری رضاخانی و ناسیونالیسم مبتنی بر یک قوم در کشوری شد که هزاران سال مسکن اقوام و ملیت های مختلف بوده است.

این دوره و ایجاد دولت-ملت مصنوعی و وارداتی آغازی بر اختلافات میان ایرانیان شد. وقوع انقلاب اسلامی و ارائه گفتمان و پارادایمی فراگیر در زیر چتر اسلام، امید مردم ایران برای برپایی تعریف جدیدی از هم وطنی و گذر از به حاشیه راندن گروه های ملی غیرفارس در ایران را احیا کرد. اما ذهنیتی که از دوره پیش در ایران ریشه دوانده بود، بار دیگر

موتور محرکه اختلاف افکنی در مناطق و استان های مختلف کشور شد.

گروه های ناسیونالیست بار دیگر سر بر آورده و با نفوذ در نهادها و دولت های مختلف سعی در احیای ملی گرایی ایرانی نمودند. البته جهانی شدن و گسترش اینترنت و فضای مجازی نیز از عواملی بود که به خاص گرایی فرهنگی و ملی گرایی در





خریدند. برای آنها جنگ دو جانبه بود «جنگ با آب و جنگ با دشمن»

چرا بیشتر نیروهای غواص از زنجان انتخاب شدند؟ آن هم استان زنجان که نه دریا دارد و نه رودخانه؟

البته این سوال جالبی است. بعضی تعجب می کنند که چرا نیروهای غواص از زنجان انتخاب شدند. یکی از دلایل این مسئله شرایط سخت مناطق تعیین شده برای غواصی بود. این مناطق زمستان بسیار سخت، خشک و شکننده ای داشت، به نحوی که آب در صبح و شب زمستان و حتی لباس های غواصی یخ می زد. وارد شدن به این آب با توجه به سرمایی که در منطقه سردسیر وجود داشت برای بچه های زنجان و اردبیل، امر عادی بود ولی افرادی که از مناطق گرمسیر به جبهه آمده بودند وقتی وارد آب می شدند شوکه می شدند. بنابراین یکی از دلایلی که بچه های زنجان انتخاب می شدند همین مسئله بود. موضوع دیگر فیزیک بدنی و جثه قوی بچه های زنجان بود که باعث شد بخش عمده ای از کارهای سخت ارتش و سپاه به بچه های آذربایجان سپرده شود. به ویژه که ماموریت های آبی خاکی ماموریت های سختی بود و ریسک بالایی داشت؛ به همین دلیل رزمندگان آذربایجانی تمایل داشتند در این عملیات ها شرکت کنند. البته ما در عملیات های قبلی مثل والفجر ۸ به موفقیت های شیرینی رسیده بودیم و مایل بودیم که باز هم تکرار شود و چه بسا داوطلب شدن بخش عمده ای از نیروهای زنجان در عملیات های بعدی همین مسئله بود.



علیرضا نعمتی

دانشجوی گردشگری

خاطره از غواصان آذربایجانی

غواصان اروند دنیا را شگفت زده کردند

جریان اروند، جریان صاف و آرام است اما در عمق آن غوغایی به پاست و خروش و طغیان واقعی رودخانه زیر آب است. به طوری که اگر لنگر کشتی که در اروند لنگر می اندازد ضعیف باشد جریان رود، کشتی یا یدک کش را از لنگر جدا می کند و با خود می برد. اینجاست که می فهمم چرا غواصان کار کشته زمان جنگ با شنیدن نام اروند هوایی می شدند و تمام سختی عبور از این رودخانه را که حتی عراقی ها تصور نمی کردند کسی بتواند از آن عبور کند، به جان می

فیزیک بدنی و جثه قوی بچه های زنجان بود که باعث شد بخش عمده ای از کارهای سخت ارتش و سپاه به بچه های آذربایجان سپرده شود. به ویژه ۱۶ که ماموریت های آبی خاکی ماموریت های سختی بود و ریسک بالایی داشت؛ به همین دلیل رزمندگان آذربایجانی تمایل داشتند در این عملیات ها شرکت کنند.

می گویند غوغا، در عمق اروند است. شنیده ام



از فرهنگ و هنر در سبد خانواده خود قرار داده اند که با گذشت زمان فرهنگ و هنر بالای این قوم به فراموشی سپرده شده در حالیکه می توانست جایگاه ویژه ای داشته باشد و باعث پیشرفت و توسعه در تمامی زمینه ها در جامعه شهری شود. افسوس که اینچنین نشد.

ماه گذشته روز رشت جشن گرفته شد. به چشم خود دیدم که قومهای مختلف در این کار فرهنگی ایفای نقش می کردند و آداب و رسوم خود را به نمایش می گذاشتند؛ اما افسوس که از قوم ترک هیچ خبری نبود.

شاید اگر در گذشته بزرگان ما مباحث فرهنگی را به مباحث شهرداری ارجحیت می دادند حال و روز ما اینگونه نبود



عبدالله جلالی

تهیه کننده و کارگردان صدا و سیما

ترکان رشت و بی تحرکی فرهنگی

ترکان در رشت دانست؛ زیرا در چندین سال گذشت تاکنون از هنرمندان ترک زبان هیچ تئاتری در رشت به اجرا در نیامده است. هیچ فیلم کوتاهی درباره فرهنگ ترک زبانان در رشت ساخته نشده است.

ایا در تئاتر خیابانی که هر روز در شهرداری رشت به اجرا در می آید هنرمندان ترک سهمی دارند؟ و صدها مثال دیگر.

و سوال دیگر این که اگر حرکات فرهنگی از آن دست که در بالا ذکر شد، به اجرا در می آمد، آیا شهروندان ترک زبان از این حرکت فرهنگی حمایت می کردند؟

تجربه به اینجانب ثابت کرده است که شهروندان ترک زبان مایل به توسعه فرهنگی نبوده و از اینگونه حرکتها حمایت نمی کنند.

شاید در گذشته مهاجران ترک که شهر یا روستای خود را رها کرده و برای کسب درآمد بیشتر به این شهر آمده اند درآمدزایی را بیشتر

به درخواست جناب آقای گنجی و قول اینجانب بابت اماده کردن دست نوشتی جهت نشر در نشریه داخلی یکی از دانشگاهای گیلان با ۱۸ موضوع فرهنگ و هنر ترک زبانان در شهر رشت شروع به جمع اوری اطلاعات وتحقیق نمودم ولی متاسفانه هر چه وب گردی کردم چیزی نیافتم.

مقصر کیست؟؟ من؟ شما؟ یا مسئولین اجرایی یا بزرگان پیشین؟

شاید هم خود هنرمندان؟؟

کلان شهر رشت با جمعیتی حدود یک میلیون نفر و با قومیتهای مختلف در حال توسعه می باشد که توسعه فرهنگی یکی از عناصر مهم آن است. ترک زبانان نیز یکی از چندین قومی هستند که در شهر رشت زندگی می کنند و متاسفانه در توسعه فرهنگی هیچ نقشی ایفا نمی کنند.

حال سوال اینجاست که آیا مقصر این بی عملی نهادهای اجرایی هستند یا شهروندان ترک زبان رشت.

به باور من باید شهروندان ترک زبان را مقصر عقب ماندگی فرهنگی

نیز ساکنین تورک قابل توجهی مشاهده میشود که اکثرا نسبت به تورکان غرب گیلان بومی نیستند بلکه از شهرهای آذربایجان (اردبیل، زنجان، تبریز، خلخال و غیره) به استان گیلان مهاجرت کرده و نقش پر رنگی در رونق اقتصادی استان در منطقه شرق گیلان ایفا میکنند.

می توان گفت در شرق گیلان به دلیل حائز اهمیت بودن شهرهای لاهیجان و لنگرود اکثر تورکها در این دو شهر متمرکز هستند .

نیز در این مناطق از لحاظ اقتصادی کمک فراوانی به رونق صنعت کشاورزی استان نموده است.

اما آمار سکونت تورکها در شهرهای رشت و بندر انزلی دو شهر بزرگ استان گیلان کمی متفاوت تر است. این دوشهر به دلیل دارا بودن موقعیتهای مهم اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یکی به عنوان بندر و منطقه آزاد (انزلی) و دیگری به عنوان مرکز استان (رشت) در سالهای اخیر مهاجران زیادی را از اقصی نقاط استان پذیرا بوده اند و به همین جهت تنوع زبانی در این دو شهرستان نسبت به دیگر شهرستانها بیشتر به چشم میخورد.

قومیت های گیلک، تورک، تالش، گالش، لر و تاتها ساکنان اصلی این شهرستانها میباشند اما اکثر ساکنین آن را گیلکها و بعد تورکها تشکیل می دهد.

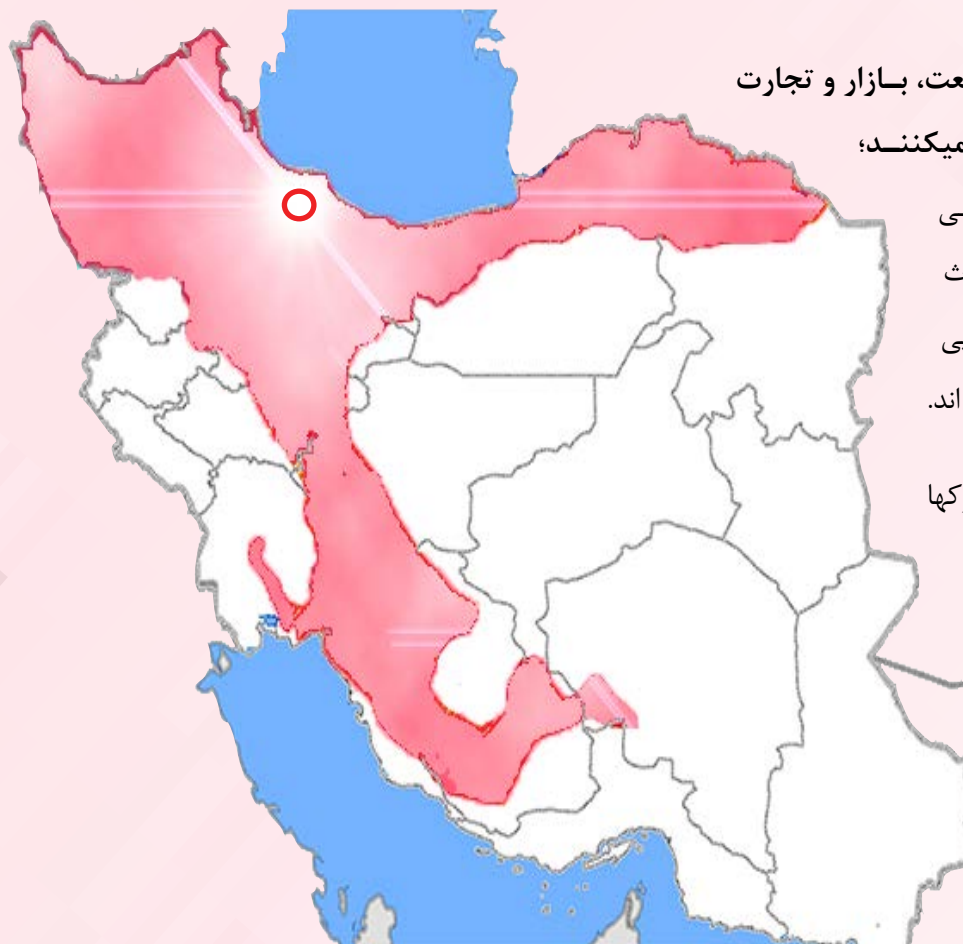
تورکها نقش بسزایی در رونق صنعت، بازار و تجارت

در شهرهای انزلی و رشت ایفا میکنند؛

آنها با به دست گرفتن بخش عظیمی از فعالیتهای اقتصادی بازار و احداث کارخانه های مهم، باعث شکوفایی اقتصاد استان گیلان در منطقه شده اند.

بر خلاف غرب گیلان جمعیت تورکها در شرق گیلان کمی کمتر است و اکثر ساکنین را شهروندان گیلک و گالش تشکیل داده اند.

لازم به ذکر است در شهرهای بزرگی همچون لاهیجان، لنگرود، رودسر، چابکسر، کلاچای و...



محمود دوستان

نگاهی به آمار و موقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تورکها

در جغرافیای امروزی استان گیلان

استان گیلان با جمعیت تقریبی دو میلیون و پانصد

هزار نفر به مرکزیت کلانشهر رشت یکی از استانهای

۲۰ پر جمعیت و سرسبز ایران میباشد که تنوعی از اقوام

تورک، گیلک، تالش، گالش، تات، لر و... را در خود جای

داده است .

این استان از شمال و شرق به دریای خزر و کشور جمهوری آذربایجان از غرب به استان اردبیل، از جنوب به استان زنجان و قزوین و از شرق به استان مازندران محدود می شود.

با توجه به بعضی آمارهای رسمی و غیر رسمی تورکها یکی از سه گروه بزرگ جمعیتی استان گیلان را تشکیل داده اند و نقش قابل توجهی را در رونق بازارهای اقتصادی و عرصه های سیاسی استان ایفا می کنند.

اگر استان گیلان را به دو بخش شرق و غرب تقسیم کنیم آمار و نفوذ جمعیتی تورکها در غرب گیلان نسبت به شرق آن بیشتر است. شهرهایی چون بندر آستارا، لوندویل، چوبر، حویق و لیسار به استثنای بعضی از روستاهای همجوار این شهرها که به زبان تالشی تکلم میکنند اکثرا تورک نشین هستند و به

امروزه شهر بندری آستارا به دلیل موقعیت جغرافیایی و هم مرز بودن با کشور آذربایجان نقش بسزایی در تجارت منطقه و صنعت توریسم ایفا می کند و یکی از قطبهای گردشگری و تجارت به حساب می آید.

موقعیت زبانی شهر هشتپر نیز به عنوان مهمترین و پر جمعیت ترین شهر شهرستان تالش به تورکی و تالشی است.

محصولات مهم کشاورزی از قبیل برنج، کیوی، خرمالو و... در این مناطق کشت و صادر می شود.

شهرهای کوچکی همچون رودبار، منجیل و لوشان را نیز اکثرا چهار قوم گیلک، تورک، لر و کرد تشکیل داده اند. این شهرها علی رغم کوچک بودنشان به دلیل واقع شدن در شاه راه ارتباطی مناطق شمال و شمالغرب با پایتخت از اهمیت خاصی برخوردار هستند و استان گیلان را به سه استان تهران، زنجان و قزوین وصل نموده اند. علاوه بر این کشت محصولات زیتون

۱۳۹۵ با فوت ایشان مدتی انجمن دچار خلل مدیریتی بود تا این که سرانجام در اوایل سال جاری با رای گیری مجدد اعضا، طی یک رای گیری انوش خلیلی به ریاست انجمن برگزیده شد، و امروزه جلسات انجمن به صورت ماهانه در اتاق شعر مجتمع خاتم الانبیاء تشکیل می شود، و هر ماه دو نوبت نیز بارگاه شعر برگزار گردیده و به آموزش قواعد عروضی به علاقه مندان و اعضای مبتدی تر پرداخته می شود.

از اعضای فعال این انجمن در میان آقایان می توان به آقایان انوش خلیلی، بشیر قهرمانی تکلّه، عبادی درگاهی، مصطفوی، دانیالی، بیوک داداشی آلیله، تقی تقوی، آقای عباسی افسوران، دشتی و غیره اشاره کرد؛ و در میان بانوان به سرکار خانم زهرا پورکار اشاره نمود. این انجمن مراودات و همکاری های خوب و نزدیکی با دیگر انجمن های استان از جمله انجمن شعر رشت، انجمن های ادبی، پروین و شیدایی انزلی، انجمن بامداد اردیبهشت خلخال، انجمن ابریشم صومعه سرا، انجمن تولم شهر، انجمن حافظ لنگرود دارد.

غزل تورکی ایستمیر

کونلوم ایستیر دلبری، ماه درخشان ایستمیر
خاک کویون ایگلیوب، جنات و رضوان ایستمیر
گوزلرون چون بنزیب گوگده اولان اولدوزلارا
شب پرست اولموش داخی خورشیدرخشان ایستمیر
کشف ائدیدور گوهر عشقی اودور بوندان صورا
هچ بگنمیر لولوی، درب دخشان ایستمیر
وئردیبوسوداده اونقدینه جانین آلیب
لبلرین گل غنچه سین، باغ و گلستان ایستمیر
سرویدن چو خدان کوسوب، میل ایلمیر بستانلارا
خوشلایوب سروقدین، گلزاروبستان ایستمیر
رسمیدور صیاداندر آهولاری هر دم شکار
ائتمیسن صیاداسیر، جز بندوزندان ایستمیر
بس مرورا یلیرمدام فکرینده دایم گولمگین
غنچه لبلردن صوراصهبای خندان ایستمیر
ساتمایب عشقین سنون ملک سلیمان اینان
باخ بو استاد هنر ملک سلیمان ایستمیر
سننن ای عاشق لرین دردانه سی، ایستیر کونول
بیر محبت نغمه سی، مرغ خوش الحان ایستمیر

شعر: تقی تقوی سوره برق



تقی تقوی سوره برق

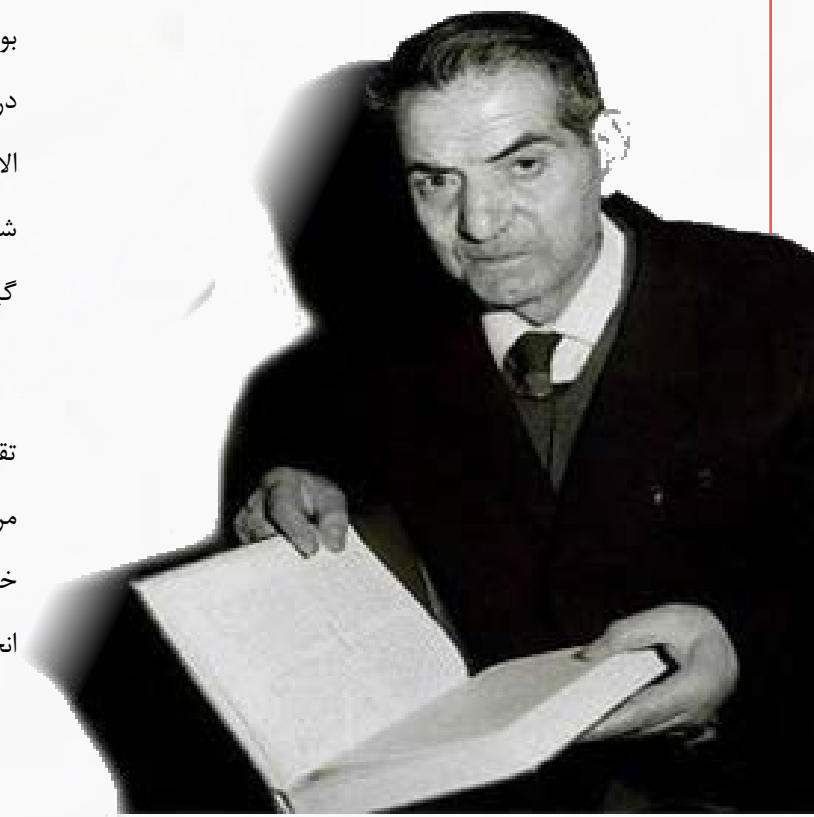
کارشناس ارشد ادبیات

در یکی از شب های سال های پایانی دهه ۷۰ شمسی با پیشنهاد اولیه ی آقای تقی تقوی و آقای مهندس سیاوش نقوی و همراهی و مساعدت آقایان: باقر نقوی، بشیر قهرمانی، علی غدیر نژاد و داریوش نوری زاده، در منزل پدر اینجانب مرحوم حاج جمشید تقوی جلسه ای تشکیل یافت که تشکیل دهنده ی هسته اولیه انجمنی شد که بعدها نام انجمن شعر و ادب شهریار را به خود گرفت.

و از آن روز تا به حال جلسات آن بی وقفه ادامه یافته است در البته این انجمن نیز مانند هر تشکل دیگری در طی این دو دهه ای که از عمرش سپری شده، دارای فرازو و فرودهایی بوده است یا به عبارتی دیگر دارای رویش ها و ریزش هایی بوده است اما هر چه که بود، بدون هر گونه مکث و وقفه ای به حیات خود ادامه داده است؛ که در سال های اخیر با محبت و همکاری مسئولان محترم مجتمع خاتم الانبیای رشت به صورت ماهانه در اتاق شعر این مجتمع برگزار می شود و اعضای آن به قرائت اشعار خود به زبان های تورکی، فارسی و گیلکی می پردازند.

در یکی از جلسات انجمن با رای گیری از اعضا، مرحوم جمشید تقوی به عنوان اولین رئیس انجمن به اتفاق آرا برگزیده شد که آن مرحوم هم با وجود کهولت سن حتی تا آخرین ماه های عمر شریف خود با حضور در جلسات انجمن باعث تشویق و دلگرمی دیگر اعضای انجمن به خصوص اعضای جوان تر می شد، که در اردیبهشت سال

تاریخچه ی انجمن شعر و ادب شهریار گیلان



و مهندسی منحصر به فرد میباشد و بسیار زیبا معماری شده که مثل ستاره ای در شهر رشت میدرخشد .

لازم به ذکر است به دلیل وسط شهر بودن و مخصوصا وسط راه بودن این بقعه متبرکه مهندسین راه و شهر سازی چندین بار اقدام به جابه جایی کرده اند ولی با قدرت الهی و معجزات متفاوت اجازه این کار را به آنها نداد و آنها از جابه جایی عاجز مانده اند بقعه متبرکه دانای علی از لحاظ گردشگری و اقتصادی خیلی به شهر رشت و اماکن مذهبی و همچنین به بسیاری از نیازمندان کمک رسانی میکند و از لحاظ فرهنگی و مذهبی پایگاه خوبی برای فعالیت مذهبی و فرهنگی میباشد در این بقعه متبرکه نماز جماعت برگزار میشود و در ماه محرم و صفر دسته های عزاداری بر خود وظیفه میداند که در حال سینه زنی و زنجیر زنی و علم کشی از نقاط مختلف شهر رشت به این بقعه بیایند.



سعید حامدی مهره

لیسانس معارف

دائلی رشت اصالتاً تورک

عنایات خاصه الهی مثل طی الارض مریدانی داشت .

از هر پیرمرد رشتی در مورد دانای علی پرسید داستان نجات یک حاجی رشتی که راهزنان و سارقان تمام پولش را دزدیده بودند به اقا دانای علی متوسل می شود و دان علی با طرفه العینی این حاجی را به زادگاهش میرساند برای شما تعریف می کنند. دانای علی از پیران سریه و زاهدی بود که در حدود ۱۲۶۴ قمری در جهان هستی زندگانی میکرد و بقعه دان علی از بقاع تاریخی و مشهور و معروف رشت محسوب میشود پیران و ریش سفیدان میگویند صاحب این بقعه نماز هایش را در مکه مکرمه و جاهای مقدس میخواند در روایات و سخنان پیداست که بعد از فاش شدن سر دان علی که مقام طی الارض دارد دان علی ناپدید شد و همین قضیه دلیل فوت ایشان بوداز لحاظ عرفانی ایشان بسیار روح بلندی داشتند و به مقام ابدالی رسیده بودند که در عرفان به معنای انسان کامل میباشد و به همین دلیل مقام دانا که مترادف انسان کامل است به دان علی داده شده است بقعه دانای علی از لحاظ جغرافیایی

۲۴ دانای علی دو قرن پیش در محله عینک و به روایتی سیاه اسطخ رشت زندگی میکرد این عارف وارسته اصالتاً اهل زنجان بود ولی از کودکی در رشت می زیست شغل او زراعت بود و بعضی از فصل ها از طریق فروش علف به دامداران امرار معاش میکرد. شاید خیلی از مردم که اقا دانای علی را نمیشناسند فکر میکنند. که ایشان سید و امامزاده بوده در حالی که او فردی مثل رجبعلی خیاط و کربلایی احمد بود که خداوند سبحان به ایشان فیوضاتی عنایت کرده بود.

دانای علی فردی بسیار با تقوا امانت دار مومن و صادق در گفتار و کردار بود به علت مناعت طبع و دانایی که ایشان داشت همیشه از نیازمندان دستگیری میکرد و همچنین مردم را در روند زندگیشان بسیار دقیق و با عشق راهنمایی میکرد. با اینکه ایشان امامزاده نبودند ولی در زمان حیات چشم امید خیل عظیمی از مردم بودند و مشکلات را حل میکردند و بعد از فوتشان هم منبع و واسطه فیوضات معنوی الهی هستند این عارف وارسته به علت داشتن بعضی از



وحدت ملی یک کشور می باشد. جوامع مختلف که درگیری های قومی در آن تشدید یافته است به دلیل وجود بحران در باز تعریف هویت ملی خود،همواره با ضعف حاکمیت مرکزی مواجه هستند که در تشدید این قسم از بحران ها نقش موثر دارد.

هدف از طرح بحث این مسائل بیان این نکته مهم می باشد که هر کشور از مجموعه ای از گروه های قومی زبانی مختلف تشکیل شده است که دارای فرهنگ ها و آداب و رسوم مختص به خود می باشند که آن ها را از بقیه گروه های قومی در یک کشور متمایز می سازد و از هنجار های اجتماعی خاصی پیروی می کنند. که به آنها کمک می کند تا یک تعریف منحصر به فرد از هویت خود ارائه دهند.

اقوام در کشورها به عنوان بخشی از بافت اجتماعی یک جامعه دارای مطالبات و خواسته هایی در چارچوب فرهنگ و ارزش های اجتماعی خود، مانند حفظ زبان مادری، تاریخ و... را خواستار می باشند. در صورت رسیدگی به این خواسته ها گامی موثری در گفتمان سازی فرهنگی میان اقوام مختلف این مرز و بوم برداشته می شود. که به وحدت ملی مردم کمک می کند. در غیر این صورت هرگونه تلاش برای تحریف تاریخ و نادیده گرفتن نقش قومیت ها در دولت- ملت سازی می تواند تبعات مخربی را برای کشور داشته باشد.



ابراهیم گنجی افسوران

کارشناس تاریخ

دانشجوی ارشد علوم سیاسی

و روابط بین الملل

چشمه «شیرین سو» رشت

شایانی می کند تا با هویت و تاریخ خود آشنا شوند.

چشمه شیرین سو یکی از قدیمی ترین چشمه های شهر رشت

است که قدمت آن به قبل از انقلاب ۵۷ می رسد. چشمه مزبور در نزدیکی کوی شهید طالبی قرار دارد. این چشمه توسط تورک های ساکن این منطقه بنا به گفته های اهالی محل و قدیمی ها توسط طالب بازیار کشف و توسط خیرین تورک احداث گردید. و اخیرا توسط شهرداری منطقه سه رشت آن را مرمت کرده اند تا مورد استفاده عموم قرار بگیرد. و از این رو بود با توجه به پیش قدم بودن تورکهای این محل چشمه به شیرین سو معروف شد. چنانچه مطلع هستید واژه ((

تورک ها، در کنار دیگر اقوام ساکن ایران، ساکن دار فرهنگ و تمدن غنی ایران چه در دوران قبل اسلام و چه در دوران بعد از اسلام بوده اند. تعریف غلط و نادرست از مفهوم دولت- ملت به خصوص در دوران پهلوی اول باعث شد. شکاف ها و اختلافات قومی- فرهنگی بار دیگر خود نمایی کند. سیاستی که استعمار روس و انگلیس در دوره قاجار بکار گرفت و مانع از یکپارچگی مردم ایران شد و تمام تلاش های این مردم در راه مبارزه با استعمار و استبداد را ناکام گذاشت.

تجارب تاریخی در منطقه خاورمیانه یادآور خاطرات تلخ درگیری های قومی و فرهنگی می باشد که همیزم آن زنان و کودکان می باشند و نتیجه آن جنگ های داخلی طولانی و آوارگی صد ها هزار نفر و از همه مهم تر تضعیف



سو)) یک کلمه تورکی می باشد. این چشمه برای تورک های رشت از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است زیرا به باز تولید ارزش های فرهنگی- فکری تورک هایی که در رشت علی الخصوص نسل جوان زندگی میکنند کمک



از زمان صفویان به نسلهای بعدی به ارث رسیده است

مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت بجز در ایام های ماه محرم و رمضان در بقیه ایام هیچ گونه برنامه خاصی ندارند.

اما هیات های مذهبی و تعداد کمی از اینها برنامه های هفتگی کم قوتی دارند.

یک نکته این که بیشتر مساجد به باب الحوائج معروف هستند و در انتخابات در مساجد به روی انتخاباتچی ها و اهل سیاست باز است.



ابراهیم گنجی افسوران

کارشناس تاریخ

دانشجوی ارشد علوم سیاسی

و روابط بین الملل

مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت

عشق به اسلام و اهل بیت ؛ جزء لاینفک زندگی تورکهای ایران

در رشت، مرکز استان گیلان، مساجد و حسینیه های متعددی از قدیم الایام به وسیله ی تورکان بناشده است.

عشق به اسلام و امام حسین از ویژگیهای تورکها آذربایجان است. البته این عشق و علاقه مختص تورکها نیست اما همواره فعالیتهای تورکها-چه در گیلان و چه در جاهای دیگر- برجسته و جالب توجه بوده است.

تورکها، به هر جا بروند در آنجا مسجد و یا حسینیه ای دایر کرده و مراسمات مذهبی خود را با نظم و ترتیب به اجرا درمی آورند.

یکی از ویژگیهای این گونه مراسمات خواندن مراثی و اشعار تورکی است. در واقع مساجد و منابر یکی از سنگرهایی است که زبان تورکی را در مقابل هجوم همه جانبه رژیمهای پهلوی پدر و پسر حفظ کرد.

استفاده ی تورکها از زبان پرقدردت خود برای عرض ارادت به سرور و سالار آزادگان جهان در کنار برکات پرشمار دیگر، حفظ و حراست از زبان مادری را نیز برای تورکهای ایران به ارمغان آورده است.

در شهر رشت نیز تاریخ مرثیه سرایی و عزاداری برای امان حسین

و یاران باوفایش به قرنهای پیشین مربوط می شود. به زمانهایی که هنوز الکتریسیته، میکروفون، ضبط صوت و ... هنوز اختراع نشده بود.

پدربزرگان و مادربزرگان ما در آن سالها علمداران عزای حسینی بودند و این افتخار را نسل به نسل به امروزیان انتقال داده اند.

امروز نیز در بسیاری از مساجد رشت((بیش از شصت مسجد و حسینیه)) عزارداریهای سنتی ترکان محفل پروانه هایی است که به گرد وجود. مبارک امام حسین(ع) می گردند و از این خورشید جهانفروز ضیا می گیرند.

تورکها در رشت بیش از ۶۰ مسجد و حسینیه در طی این سالیان درازی که اطلاع داریم تاسیس کرده اند که محله به محله اسامی آنها را ذکر کرده و چند نمونه را جهت آشنایی معرفی خواهیم کرد که امید است در آینده بتوانیم آسیب شناسی هایی جهت بهره مندی هر چه بیشتر از مساجد در زمینه های فرهنگی ارائه کنیم.

مساجد خانه های خدا و آباد گران اولیه مساجد انسانهایی بوده اند که در پی اعتقادتشان بودند، این شیعه گری و اسلام گری تورکها

- ((محله جماران))

دو مسجد و سه حسینیه

مسجد باب الحوائج مشگینیهای واقع در ندایی

مسجد باب الحوائج مغانیها(افسورانیها)

حسینیه باب الحوائج بزرگ عرقطو های

حسینیه هشترودیها

هیات سراپیها

- ((محله منظریه))

مسجد امام حسن مجتبی (هشترودیها)

مسجد سجادیه منظریه (هشترودیها)

حسینیه حضرت ابولفضل (تبریزیها) پشت

انبار نفت

مسجد فاطمیه

- ((محله پارا بیجار یا حمیدیان))

مسجد حضرت باب الحوائج (بانیان مسجد

پنج روستا از مغان، گئرمی)

مسجد ابولفضل روستای ترازوج خلخال

هیئت حضرت علی اکبر

هیئت حضرت ام النبین

هیئت حضرت علی اصغر

- ((خیابان ارشاد))

مسجد باب الحوائج (مغانیها،اوماستان)

مسجد گول مغانیها(اردبیل)

مسجد اردبیلها

- ((بلوار شهیدی انصاری خیابان امام رضا))

مسجد امام حسن مجتبی(مغانیها)

- ((محله گلباغ نماز))

مسجد باب الحوائج هریسی ها

- ((محله دیانتی))

حسینیه باب الحوائج ترکهای همدان

- ((کمربندی خرمشهر کوی امام رضا))

مسجد باب الحوائج مغانیها (آلیله سر)

- ((کوی هلال احمر))

حسینیه سیدالشهدا جنب تالار زویا سراپیها

- ((کوی طالقانی))

حسینیه باب الحوائج اهریها کوی طالقانی

کوچه جانباز (حافظ)

- ((قلی پور کوی مرادیان))

مسجد آذربایجانیهای ها تغییر نام به مسجد

باب الحوائج و فعل حال به اسم صاحب الزمان

(خلخال،گنجگاه)

- ((دخانیات))

مسجد باب الحوائج مغانیها(قریاتاق)

مسجد باب الحوائج (مغانیها)

هیات حضرت رقیه (س)

- ((محله ولکس))

مسجد باب الحوائج بلوار شهید افتخاری

خیابان شهید پورباقر انتهای کوی کاشی

خلخالیها

مسجد باب الحوائج مغانیها یا ایضمارا

- ((محله عینک))

حسینیه فاطمه الزهرا محله ولکس روستای

کلی

مسجد بیرقی ها

مسجدحضرت ابوالفضل(ع)شلوه مغانیها

- ((محله پشت تازه آباد))

مسجد باب الحوائج مغانیها

- ((جانبازان))



ابراهیم گنجی افسوران

کارشناس تاریخ

دانشجوی ارشد علوم سیاسی

و روابط بین‌الملل

معرفی دو نمونه از مساجد ساخته شده توسط تورکها در رشت

مسجد اردبیلیان بازار رشت

واقع در بازار رشت می‌باشد که قدمت آن به دو قرن پیش می‌رسد این مسجد در کنار زمین ها و خانه سردار معتمد که آن دوره محل رفت و آمد شاه، میرزا کوچک جنگلی و افراد به نام بود قرار داشت واقعا قرار داشتن این مسجد در آن زمان در این نقطه از شهر جای سوال می باشد افرادی را پیدا کردیم که فقط میدانستند که مسجد را تورکها بیش از ۱۰۰ سال پیش تاسیس کرده اند و زنجیر زنی شام دهی در این مسجد آن دوره مرسوم بود..

یک پدر شهید که در مسجد و از قدیمی های مسجد بود فرمودند که مسجد بنا به گفته بزرگان توسط بازاریان و تجار اردبیلی ساکن در رشت ساخته شده و قبل از انقلاب بیشتر جوانان تورک به شهرهای دیگر رفتند و پدرانشان هم که پیر شدند دیگر زیاد در مسجد نبودند اما این مسجد با گذشت بیش از چندین سال و با توجه به اینکه هیچ تورکی در مسجد نه هیئت امناست نه هیچ تورکی را میتوانی در مسجد پیدا کنی همچنان اسم خودش حفظ کرده و یک نکته ناراحت کننده این می باشد که مسجد در حال فرو ریختن می باشد میراث فرهنگی باید این اثر را ثبت کرده و جلوی ریختش را بگیرد..



حسینیه باب الحوائج سرابیها

- ((محلہ پیر کلاچای))

مسجد قدس آذربایجانیه (مغانیها)

- ((بازار مسگران))

مسجد اردبیلیان بازار رشت در داخل بازار

- ((سام))

مسجد نقره دشت آذربایجان (تغییر نام به

مسجد شهید حبیب زاده)

- ((محلہ فخب))

حسینیه حضرت ابالفضل العباس

- ((محلہ معلولین و سلیمانداراب))

مسجد باب الحوائج خلخالی ها

حسینیه ابولفضل العباس کرینی ها

مسجد حضرت رسول کوچه دوازده آسایش

هفت کرین خلخال

حسینیه ارشاد آذریان کوی معلولین

حسینیه حضرت امام حسین

حسینیه حضرت ابولفضل معلولین

هیئت حضرت زینب (س)

- ((محلہ شهید نظری))

مسجد باب الحوائج قشلاقیها

مسجد علی ابن ابی طالب برندقی ها

مسجد امیرالمومنین نسازیها

مسجد امام حسین کرنقی ها خلخالیها

حسینیه حضرت زینب (س) واقع

در آسایش ۷ منتظرا ن شهیدنظری

- ((محلہ گلزاران یا کوی حسینی))

حسینیه باب الحوائج زنجانیها بعد از پمپ

بنزین

مسجد باب الحوائج مهره لو ها (مغانیها)

مسجد باب الحوائج(درمانلو)

- ((فلکه رازی یونس آباد))

مسجد ولیعصر رازی

- ((پل طالشان))

مسجد خلخالیه (جعفر آبادیها)

مسجد سید احمد معراجی (لردیها)

- ((خیابان سعدی))

حسینیه امام حسن

مجتبی

- ((جاده سنگر))

حسینیه کردها و تورکها

این لیست قطعی نیست و برخی از

مساجد،حسینیه ها و هیات ها مطمئنن از

قلم افتاده اند که انشالله در آینده تکمیل

خواهد شد.



محمد آتشی

دانشجوی کارشناسی ارشد

روابط بین‌الملل

شهید مرحمت بالازاده

اگر به تاریخ پر فرازونشیب ایران عزیز نظر اندازیم این تاریخ واضح و شفاف ، دلاوری‌ها و جانفشانی های مردمان همچون کوه استوار خطه سرسبز و کوهستانی آذربایجان را برای ایران سربلندمان گواهی خواهد داد ، آذربایجان ، همیشه و در همه تاریخ پرافتخار خود ، ستون ایران و تشیع بوده ، هست و خواهد ماند . در این بین یکی از این مدال‌های افتخار که بر سینه آذربایجان جاودانه خواهد درخشید تلاش مردمان غیور این سرزمین در ۸سال جنگ تحمیلی بود، درست است که زبانم عاجز از گفتن و دستانم شجاعت نوشتن از این همه شهیدانی که مدیون همه آنها هستیم را ندارد اما از شهیدی آذربایجانی می‌خواهم بنویسم که افتخاری بود برای ایران .

شهید ۱۴ساله مرحمت بالازاده، شهیدی که حکم جهادش را از دستان مبارک مقام معظم رهبری گرفت.

درهفدهم خردادماه ۱۳۴۹ در روستای «چای گرمی» یکی از روستاهای شهرستان «گرمی» از توابع «انگوت»، خانواده‌ای مذهبی صاحب فرزندی دوقلو می‌شوند که یکی از آنها در بدو تولد فوت می‌کند، آن یکی برای خانواده‌اش هدیه‌ای می‌ماند از طرف پروردگارشان، نام او را «مرحمت» می‌گذارند، او از کودکی همراه با پدر خود حضرتقلی در مسجد و پای منبر روحانی و درس قرآن می‌نشیند و گوش به

مدتی میر صادق حبیب زاده امام جماعت مسجد میشود و شش ماه پس از آن توسط دو موتور سوار که جزء منافقین بودند به شهادت میرسند که بعد از اعدام قاتل آن شهید در همان محله اسم مسجد نقره دشت آذربایجان به مسجد شهید میر صادق حبیب زاده تغییر نام می یابد، هم اکنون هیات امناء های مسجد از قشرهای تحصیل کرده عزیزان گیلگ هستند و این مسجد جزء مساجد فعال در استان گیلان می باشد.

کتیبه زیبای مسجد آذربایجانیان نقره دشت که چند سال پیش در جریان حفاری در بخشی از مسجد از دل خاک بیرون آمد و به همت هیات امنای این نهاد باشکوه «دست در دست هم» مجددا در سردرب مسجد نصب شده است. ۶۴ سال پیش مردانی سربلند چون سهند سرفراز و بخشنده چون قرانقوی جاری و با برکت چون خوشه های طلای هشتروند ، دست در دست هم دادند و بنایی ماندگار در دل گیلان از خود به یادگار گذاشتند.

مسجد اردبیلیان رشت





محدودیت سن اجازه رفتن به جبهه را نمی‌دهند ، او از خوسته‌اش دست نمی‌کشد روزی سوار اتوبوس اردبیل به تهران شده و قصد دارد حکم رفتن خود به جبهه را از رئیس جمهور وقت حضرت آیت الله خامنه‌ای بگیرد حکمی که مافوق حکم‌هاست.

در یکی از روزهای سال ۶۲ زمانی که رئیس جمهور برای شرکت در مراسمی از ساختمان ریاست جمهوری خارج می‌شدند تا سوار خودرو شوند صدایی جیغ مانند می‌شنوند و مشاهده می‌کنند که چندتایی از محافظان دور شخصی جمع شده‌اند و چیزهایی می‌گویند و آن فرد نیز فریاد می‌زند: «آقای رئیس جمهور من باید شما را بینم» حضرت آقا به محافظ خود می‌فرمایند: «این فرد دیگر کیست؟ چه شده؟» محافظ می‌گوید: «که نمی‌دانم» ، محافظ وقتی می‌بیند که آقا شخصا به سمت سر و صدا می‌رود جلوی ایشان را گرفته و خود جهت بررسی به سمت صدا رفته و می‌گوید: « که پسر بچه‌ای از اردبیل آمده و می‌گوید که می‌خواهم رئیس جمهور را بینم حالا هم می‌گوید می‌خواهم با او حرف نیز بزنم» حضرت آقا می‌فرمایند: «خب بگذارید بیاید حرفش را بزند وقت هست» لحظاتی بعد پسر بچه ای ۱۲ ساله از میان محافظان

با صوررتی سرخ و چشمانی پر اشک به پیش آقا می‌رسد، آقا زمانیکه پسرک در نیمه راه بود دست چپش را دراز کرده و با لحنی پدرانه می‌فرمایند: «سلام بابا جان خوش آمدی»، مرحمت با صدایی بغض آلود و ضعیف با همان زبان شیرین آذری می‌گوید: «سلام آقا جان حالتان خوب است؟» حضرت آقا با مهربانی دست سرد و خشک زده مرحمت را گرفته و می‌فرمایند: «سلام پسر من حالت چطور است؟» اما مرحمت به جای جواب دادن تنها سر تکان می‌دهد . حضرت آقا مکث طولانی مرحمت را فهمیده و برای اینکه پسرک با آقا راحت باشد با زبان آذری سلیسی می‌فرماید: «شما اسمت چیه پسر من؟» مرحمت با شنیدن این زبان مادری خود از طرف حضرت آقا انگار جانی دوباره پیدا می‌کند و به ترکی می‌گوید: «آقا جان ! من مرحمت هستم از اردبیل تنها اومدم که شمارو ببینم» حضرت آقا دست مرحمت را ول کرده و دست بر روی شانه او گذاشته و می‌فرماید: «افتخار دادی فرزندم ، صفا آوردی چرا این قدر زحمت کشیدی ؟ بچه‌ی کجای اردبیل هستی؟» شهید بالازاده که کمی لبانش رنگ تبسم گرفته و در سینه اش آرامشی نشسته می‌گوید: « انگوت کندی » آقا می‌فرمایند: «خدا پدر و مادرت

را برایت نگه دارد» شهید بالازاده می‌گوید: «آقا جان ! من از اردبیل آمدم تا اینجا و یک خواهشی از شما دارم، آقا ! خواهش می‌کنم به آقایان روحانی بگویید دیگر روضه حضرت قاسم(ع) نخوانند! آقا جان حضرت قاسم ۱۳ ساله بود که امام حسین(ع) به او اجازه داد به میدان نبرد برود و بجنگد من هم ۱۲ ساله هستم ولی فرمانده سپاه اردبیل اجازه نمیدهد به جبهه بروم و می‌گوید بچه‌ای ! اگر من بچه‌ام پس چرا امام حسین(ع) اجازه دادند حضرت قاسم به میدان برود؟» حضرت آقا وقتی شوق پرواز و روح بزرگ مرحمت را دید به سرمحافظ خود دستور دادند که با آقای ملکوتی (امام جمعه تبریز) تماس بگیرند و بگویند که این آقا مرحمت رفیق ماست هرکاری می‌خواهد انجام دهید و برای مرحمت ماشین گرفته و به اردبیل بفرستید و نتیجه را هم به من اطلاع دهید . حضرت آقا خم شده و صورت پر اشک مرحمت بالازاده را بوسیده و می‌فرمایند: «مارا نیز دعا کن پسر من و درس و مدرسه را هم فراموش نکن سلام مرا نیز به پدر و مادرت برسان»

مرحمت بالازاده بعد از اعزام وارد تیپ عاشورا شد، شهید بالازاده ماه‌ها در جبهه‌های حق علیه باطل با دشمن جنگید و خیلی کم به خانه می‌آمد و زمانی که می‌آمد نیز نمی‌گذاشت خانواده از جراحت‌های خود خبر داشته باشند، جانفشانی‌ها و شجاعت‌های مرحمت زبان زد

تیپی می‌شود که خود برای خط شکن بودنشان زبان زد عام و خاص بودند، مرحمت شجاعت‌های زیادی همچون اسارت گرفتن ۲ عراقی زمانی که هیچ اسلحه‌ای نداشت و فقط با اگروز یک لندور اسیرشان کرد یا اینکه شبانه با چند نارنجک به مقر بعثی‌ها حمله کرد و باعث شد عراقی‌ها خودشان را با گلوله بزنند، مرحمت بالازاده دوشادوش فرمانده خود، فرمانده بزرگ جنگ تحمیلی شهید مهندس مهدی باکری از ایران و دین دفاع می‌کردند، شهید مرحمت بالازاده بعد از ماه‌ها رشادت در ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون با فاصله بسیار کوتاهی از شهادت الگوی حقیقی اش شهید مهدی باکری به فیض شهادت نائل آمد.

مرحمت درس‌های زیادی از عاشورا و مخصوصا حضرت قاسم(ع) فرا گرفته بوده و برای ما نیز درس‌هایی همانند شناخت امام زمان خود ، پشتیبانی از او در همه حالات ، شناخت دشمن و آمادگی برای مبارزه در همه حال به یادگار گذاشتند ،

روزی جهاد بر علیه دشمن در صف جنگ بود و امروز در پشت صندلی‌های دانشگاه، در صنعت و زمین‌های کشاورزی.



از زندان ساواک تا کربلای ایران

سردار شهید داود حق وردیان



محمد اسماعیلی

دانشجوی رشته علوم سیاسی دانشگاه گیلان

خانواده می درخشید . رشد و نمو دوران نونهالی او همراه با کسب تحصیل دوران ابتدایی در زادگاهش سپری شد ، اما بنا به موقعیت شغلی پدر به رشت عزیمت نمود ودوران نوجوانی وجوانی را در محله دباغیان گذراند، و دوران تحصیلات راهنمایی تا دبیرستان را در همان جا سپری کرد. داود قبل از اینکه به دوران بلوغ شرعی برسد احکام و مسائل دینی را بر خود واجب می دانست و همواره خود را مقید به رعایت آن می نمود و چون از صفات پسندیده ای برخوردار بود ، ذره ای ریا و تظاهر در وی راه نمی یافت و از حق و حقیقت در هر شرایطی طرفداری میکرد .

مادرگرمی اش می فرماید : (داود در میان بچه های من یک چیز دیگری بود ، داود آنقدر به خدا نزدیک بود و در زمان نوجوانی او شبی ، خواب دیدم در عالم رویا سیدی نورانی، به من گفت این داود تو به دنیا ماندنی نیست و به زودی پر خواهد کشید. و به همین علت ترس از دست دادن او همیشه قلبم را می آزرده، شبها هر از گاهی که بیدار می شدم میدیدم زمزمه ای از داخل اتاق داود به گوش میرسد وقتی در را آهسته باز می کردم می دیدم فرش را کنار زده و روی خاک نشسته و گریه می کند،می گفتم داوود جان تو این راه رو میروی مدرسه و میای آخه تو که گناهی نکردی چرا گریه می کنی؟

می گفت:مادرجان برای شما دعا می کنم...!)

اوج نوجوانی او با اوج قیام مردم مسلمان علیه حکومت جور و ستم شاهی پهلوی مصادف شد و داود هم که با آن طبع نوجوانی اش در پی فرصتی این چنین روز شماری می کرد با ذوق و شوقی وصف ناپذیر به صفوف مردم آزاده ایران پیوست و به سبب فعالیت چشمگیری که داشت بارها تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و یکبار نیز توسط مزدوران رژیم مدتی زندانی شد . با پیروزی انقلاب اسلامی او نیز همانند دیگر جوانان مومن و مذهبی به حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی پرداخت . زمانیکه جهاد سازندگی نوپای خمام شکل گرفت ، مدتی در برنامه های جهاد فعالیت کرد ،و با شکل گیری سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۹ به عضویت آن درآمد و حفاظت فرودگاه رشت ، حضور درسپاه پاه ، فرماندهی عملیات سپاه لنگرود و نیز سرکوب منافقین و اشرار را وقایع بندر انزلی که توسط مزدوران داخلی و سر سپردگان رژیم طاغوت بر پا شده بود را در کارنامه درخشان خویش دارد. به علت روحیه شجاعت ، دلیری و بی باکی که در وی وجود داشت معمولا اکیپ های مقابله با گروهکهای ملحد و مفسد به ایشان سپرده می شد و همچنین در خنثی سازی آشوب گروهکهای منحرف در قائله بندر انزلی و دفاع از مردم مسلمان آمل در برابر حملات وحشیانه گروهک های فریب خرده استکبار جهانی با مهارت و ایثار و توانمندی فوق العاده ای درخشید. با نا

امن شدن مناطق کردستان و پاه توسط گروهکهای وابسته به استکبار جهانی مدتی در آنجا به نظام مقدس جمهوری اسلامی خدمت نمود و از ناحیه ستون فقرات و چشم و دست مجروح گردید.

شهید حق وردیان در اسفند ماه سال ۱۳۶۰در کمال سادگی بر سر سفره عقد نشست و با دختری مومنه و پاسدار، زندگی مشترکش را آغاز نمود و حاصل دو ماه از زندگی مشترک او دختری

است که امروز به لطف خدا از مباحثات علمی و فرهنگی کشور می باشد.

شهید بزرگوار داود حق وردیان پس از دو ماه ازدواج، مجدد راهی جبهه های جنوب گردید و در مصاف با دشمنان میهن اسلامی شجاعانه نبرد نمود و در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۹ یعنی ده روز قبل از شهادت خود طی تماس تلفنی که با مادر و همسر مکرمه اش داشت پس از شنیدن مژده مادر مبنی بر عطیه الهی خداوند به آنها خطاب به مادر می گوید :« اما من مژده بزرگتری برای شما دارم که ده روز دیگر موعد آن فرا می رسد » تاریخ شهادتش را به خانواده اش اعلام نمود و سر انجام در روز یکشنبه ۱۹ / ۲ / ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در یکی از شبها در حمله به خاکریز های دشمن گلوله ای به دست چپ، دیگری به پشتش اصابت کرد که قلب مملو از ایمان و عشق به خدایش را سوراخ نمود و طبق خوابی که دیده بود بعد از به زبان آوردن شهادتین در عنفوان جوانی ندای حق را لبیک گفت و به عرشیان پیوست .

سرانجام پیکر مطهرسردار شهید داود حق وردیان پس از تشیع ۳۷

باشکوه ملت ولایتمدار رشت و هم زبانان تورک در گلزار شهدای رشت ماوا گرفت.



زندگینامه

سردار پاسدار شهید داود حق وردیان در پانزدهمین روز بهار سال هزاز و سیصد و چهل و یک ، همزمان باروئیدن جوانه ها و بهار گلها ، در دامان پدر و مادری مومن و تورک در شهرستان منجیل متولد شد . تولد داود گرما بخش خانواده گردید و همانند نگینی در محفل

است که اسلام می خوانم بگذارید که خلاصه اش را بگویم واجبات را انجام بده و به جای مستحبات به کار مردم برس کار مردم را انجام بده و مردم داری کن اگر کسی از او سوال کرد بگو فاضل گفته است ایشان در نهایت پس از عزیمت به زیارت اربابشان امام حسین (ع) دراربعین ۱۰ مهر ۹۸ با بیان اینکه این آخرین سفر من خواهد بود علی رغم توصیه های نزدیکان جهت نرفتن به این سفر به سبب مشکلات جسمانی و دچار مشکلات ریوی و قلبی به عراق عازم شد. و پس از بازگشت و بستری در بیمارستان در مورخ ۹۸/۸/۴ شب رحلت پیامبر اکرم (ص) به دیدار حق شتافت.



شهید سردار جهانبخش آقازاده



دکتر عبدالله آقازاده

شهید سردار جهانبخش آقازاده

سردار جهانبخش آقازاده در سال ۱۳۴۳ در روستایی به فاصله ۵ کیلومتری شهرستان گرمی مغان واقع در استان اردبیل به نام اظمارة چشم به جهان گشود در سن نوجوانی پس از انقلاب اسلامی به صورت داوطلبانه بسیجی به جبهه های جنگ حق علیه باطل اعزام شد.

با توجه به سن کم با تلاش وجدیت و ... به مراتب بالاتری نظامی دست یافت البته به وقت مرخصی جهت تامین مایحتاج خانواده در رشت و لاهیجان به کارگری مشغول می بوده مدرک دیپلم خود را در خط مقدم جبهه اخذ نمود و پس از مدتی به صورت رسمی جذب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می شود.

در زمان جنگ پست های فرماندهی گردان مسئولیت پرسنلی لشکر از جمله مسئولیت های دوران جنگ به ایشان به شمار میرود که در این دوران پس از چند بار مجروحیت اصابت ترکش و شیمیایی به افتخار جانبازی نائل می آید.

پس از اتمام جنگ در مسئولیت مهم در سپاه حضرت عباس در شهرستان گرمی و اردبیل و همچنین در سپاه قدس گیلان به مدت ۱۷ سال و نهایتاً سپاه عاشورا آذربایجان شرقی خدمت نمود که در حین خدمت در تبریز با توجه به مشکلات ریوی و تنفسی ناشی از جنگ دچار مشکلات شدید قلبی شده و به صورت زودتر از موعود بازنشسته می شوند و نهایتاً به شهرستان رشت عزیمت نمودند.

پس از بهبودی نسبی به خواسته جمعی از دوستان در رشت به فعالیت های اجتماعی و سیاسی می پردازند و به سبب این چه به لحاظ اجتماعی معتمد مردم بود در موقع انتخابات مورد وثوق جامعه به شمار می رفت و به لحاظ اینکه ارتباط بسیار خوبی با مسئولین استان گیلان داشت تمام وقت خود را جهت حل مشکلات اجتماعی زندگی مردم هزینه می کرد ولایت مداری و مردم دوستی از مشخصات بارز ایشان بود. خودشان نقل می کردند بنده همیشه روی در اتاق خود جمله ای از حضرت آیت الله فاضل لنکرانی قید کرده اند با این مضمون که پنجاه سال



تقی تقوی سوره برق
کارشناس ارشد ادبیات

شهید بابک نوری هریسی

۴۰ شهید بابک نوری هریس، متولد سال ۱۳۷۱ از پدر و مادری تورک در «رشت» چشم به جهان گشود و داوطلبانه برای دفاع از حرم بانوی مقاومت حضرت زینب (سلام الله علیها) به صفوف رزمندگان مدافع حرم در «سوریه» ملحق شد و در عملیاتی که در ۲۸ آبان ۹۶ برای آزاد سازی منطقه «البوکمال» به وقوع پیوست بال در بال ملاتک گشود و به درجه شهادت رسید و در یکم آذرماه در رشت تشییع و تدفین شد.

وصیت‌نامه شهید مدافع حرم بابک نوری هریس:

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب بابک نوری هریس فرزند محمد

به تو حسادت می‌کنند، تو مکن. تو را تکذیب می‌کنند، آرام باش. تو را می‌ستایند، فریب مخور. تو را نکوهش می‌کنند، شکوه مکن. مردم از تو بد می‌گویند، اندوهگین مشو. همه مردم تو را نیک می‌خوانند، مسرور مباش... آنگاه از ما خواهی بود. حدیثی بود که همیشه در قلب من وجود داشت (از امام پنجم)

خدایا همیشه خواستم به چیزهایی که از آن‌ها آگاه هستم عمل کنم ولی در این دنیای فانی به قدری غرق گناه و آلودگی بودم که نمی‌دانم لیاقت قرب به خداوند را دارم یا نه؟

خدایا گناه‌های من را ببخش، اشتباهاتم را در رحمت و مغفرت خودت ببخش و تا وقتی که مرا نبخشیدی از این دنیا مبر.

تا وقتی که راهم راه حق هست مرا بمیران. خدایا کمکم کن تا درراه تو قدم بردارم و درراه تو جان بدهم.

مادرم جانم به قربان پاهایت که به خاطر دویدن برای به کمال رسیدن فرزندان آسید دیده می‌شود، در نبود من اشک‌هایت را سرازیر مکن. من باخدای خود عهدی بسته‌ام که تا مرا نیامرزید مرا از این دنیا مبرد.

مادرم برای من دعا کن، ولی اشک‌هایت را روان مکن که به خدای من قسم راضی به اشک‌هایت نیستم.

خواهران خوب‌تر از جانم من نمی‌دانم وقتی حسین (ع) در صحرای

کربلا بود چه عذابی می‌کشید، ولی میدانم حس او به زینب (س) چه بوده.

عزیزان من حالا دست‌هایی بلند شده و زینب‌هایی غریب و تنها مانده‌اند و حسینی در میدان نیست.

امیدوارم کسانی باشیم که راه او را ادامه دهیم و از زینب‌های زمانه و حرم او دفاع کنیم.

برادرانم در نبود من مسئولیت شما سنگین‌تر شده، حالا شما عشق و محبت مرا به دیگران باید بدهید؛ زیرا من عاشق خانواده‌ام، اطرافیانم، شهرم، وطنم و... بوده‌ام و شما خود من هستید در جسمی دیگر.

پدرم تو هم روزی در جبهه حق علیه باطل از زینب‌های مملکت دفاع کردی، شما دعا کن که با دوستان شهیدت محشور شوم.

و در پایان شعری زیبا در وصف شهید

عنوان غزل (عرصه عشق)

عرصه عشقیده جولان ائلیین بابکدی

اوزجانین زینبه قربان ائلیین بابکدی

هم اوزین هم آناسین،هم آتاسین

صاحب رتبه وعنوان ائلیین بابکدی

باغلییان خالیقیلن عهدوقالان پیماندا

قانیلن عهدینی اعلان ائلیین بابکدی

چون نسیم سحری اسدی ولی تئزگئتدی

بیزی پژمرده وگریان ائلیین بابکدی

خوش جمالیدی ولی شهدشهادتدن ایچوب

آدینی یوسف ایران ائلیین بابکدی

چون کی ابلیسی گوروب لشکریلن شامه گلوب

شیطانین ضدینه طغیان ائلیین بابکدی

خوش دئیوبدورکی شهادت هنرمرداندور

هنرین شاخص مردان ائلیین بابکدی

بابکم،یوزیول اولوب بیرده دیریلسم دیررم

یوزجانین فدیہ یزدان ائلیین بابکدی

ای حرامی حرمه آتدون اوخی آنلامادون

هراوخاصینه نی گالخان ائلیین بابکدی

داعشی گلمیشیدی سوریه ده ریشه آتا

ریشه ی داعشی سوزان ائلیین بابکدی

خطری حس ائلدی رفع شره اتندی قیام

نقدجان هدیه ی جانان ائلیین بابکدی

وصف ائدیدورشهداشانینی قرآنداخدا

معنی آیه ی قرآن ائلیین بابکدی

طوطی ی طبعیمه باخ،گورننجه جولانه گلوب

بوگوشی قمری خوشخوان ائلیین بابکدی

نقدریازساقلم قطره دی عماندی شهید

قطره نی عشقیله عمان ائلیین بابکدی

خوشدی گریوزاولاقافیه میزتکراری!!

عرصه ی عشقیده جولان ائلیین بابکدی

شعر: تقی تقوی سوره برق



شهید بابک نوری هریس



حمید رستمی

ترانه‌ی آیریلیق

خیالت خواب از چشمانمان ربوده!

۴۲ برای فرهاد ابراهیمی خالق ترانه «آیریلیق»

ترانه «آیریلیق» شهرت جهانی دارد. شاید خیلی ها این ماهنی (ترانه) را یکی از صدها ترانه فولکلوریک آذربایجان بدانند که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر رسیده و هر کسی مختصر آشنایی با زبان ترکی داشته باشد خاطره یی از آن را با خود حمل می کند. اما واقعیت این است که این ترانه سروده فرهاد (رجب) ابراهیمی است که بیستم بهمن ماه سال نود و هفت چشم از جهان فرو بست تا ترانه جدایی و تنهایی را یک بار برای همیشه بسراید.

رجب ابراهیمی ملقب به فرهاد متولد ۱۳۱۴ در روستای کورعباسلو در بیست کیلومتری اردبیل ، که در ده سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کرده بود و در مصاحبه یی این مهاجرت را به جدا کردن بره یی شیرخواره از مادرش تشبیه می کند و از دلتنگی هایش برای کوهستان می گوید که رفته رفته او را به سمت مطالعه و نوشتن سوق می دهد. همه اینها در ادامه با یک ماجرای عاشقانه هم توأم می شود و او سرایش

شعرهایی کوتاه را آغاز می کند.

در شبانگاه دهم مهرماه ۱۳۳۵ رنج عشق او را به بی خوابی می کشاند. دلتنگ و غریب و بی کس ، شعری می گوید در

چهاربند که مطلعش این چنین بود:

گنجه لر فیکریندن یاتا بیلیمیرم

بو فیکری باشیمدان آتا بیلیمیرم

آیریلیق آیریلیق آمان آیریلیق

هر بیر دردن اولار یامان آیریلیق

ده پانزده روز بعد ۵ بند هم به این شعر اضافه می کند. ولی همه اینها زمانی ست که او در تهران شاگرد یک کفاش است و روزانه شعرهایش را در دفترچه یی می نویسد و در خلوت خود های های گریه می کند بر عشقی که دچارش شده و وصالی که خارج از دسترس است. استاد کفاش یکبار هنگام شعر نوشتن مچ اش را می گیرد و او را مجبور می کند که

شعرها را برایش بخواند. با شنیدن اشعار، آستین ها را بالا می زند تا این شعرها را به دست اهلس برساند. خواهر بزرگ بیوک آقای کفاش پیش « وارتوش» خیاطی یاد می گرفت، او شعرها را به وارتوش داد تا آنها را به دست «علی سلیمی» نوازنده چیره دست تارِ آذربایجان که آهنگسازی هم می کرد برساند.

آن زمان رادیو ایران هر روز نیم ساعت موسیقی اذربایجان پخش می کرد: «یک روز بیوک آقا صاحب کارم من را به دفترش دعوت کرد. رادیو درحال پخش موسیقی بود که یک دفعه اسم من را گفت: « شعر از فرهاد، آهنگ از علی سلیمی» در جا خشکم زد. رنگم سفید شد عین گچ. گفتم: « بیوک آقا، این چی میگه؟» گفت: «هیچی شعرت ترانه شده!»

اول ترانه آیریلیق و چند روز بعد ترانه

«آغلاما» و بعداز آن «آچیل سحر» پخش می شود کمی بعد استاد سلیمی که هنوز با «وارتوش» ازدواج نکرده بود به دیدن فرهاد می روند و این نقطه آغاز دوستی و همکاری این دو هنرمند می شود که به جذب ابراهیمی به رادیو می انجامد.

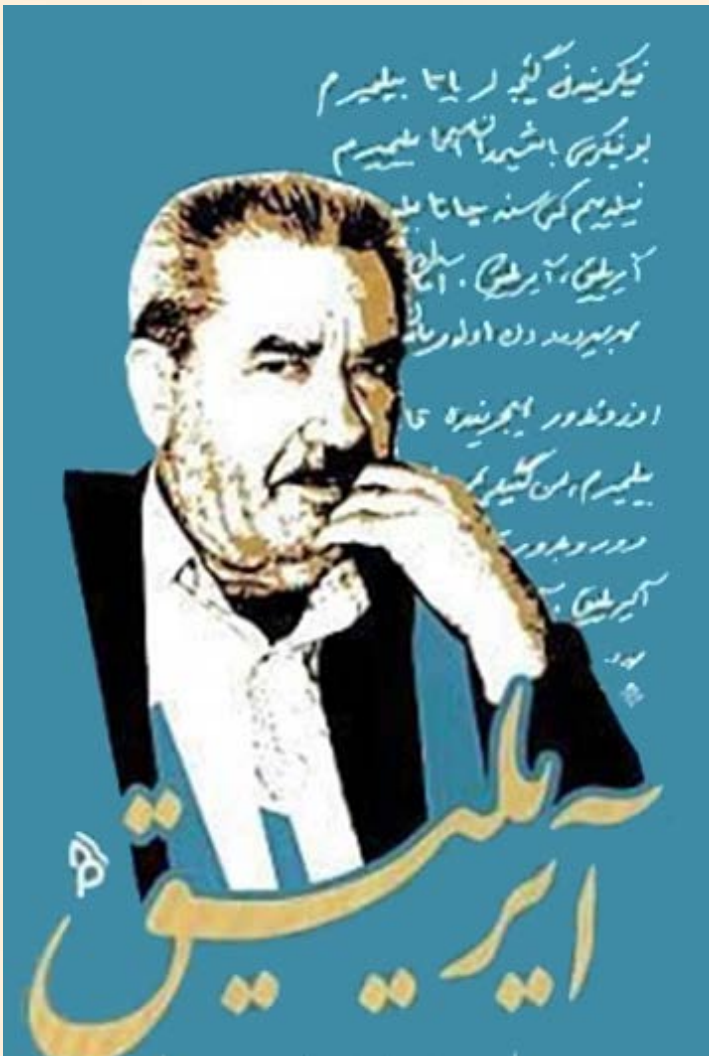
ترانه ماندگار آیریلیق را اولین بار بانو «وارتوش» اجرا می کند ولی هنوز آن اتفاق خاص که قرار بود بیفتد نیفتاده است. چند سال بعد

« رشید بهبود اف» خواننده نامدار آذربایجان برای اجرای برنامه به ایران می آید و این سکوی پرتابی می شود برای فرهاد. «رشید بهبوداف» که در میانسالی به تیر غیب گرفتار آمد و به طرز کاملاً مشکوکی از دنیا رفت صدای خاص و مخملین داشت . جالب اینکه « رشید » علاقه زیادی هم به اجرای تصنیف های فارسی داشت که یکی از آنها اجرای دلپذیر تصنیف ماندگار «بهار دلکش» است که با صدا و لهجه او حلاوت خاص خود را دارد.

استاد سلیمی در این سفر تعدادی شعر از شاعران ترک زبان ایران به «رشید» تقدیم می کند تا در صورت صلاحدید آنها را اجرا کند که سه تا از این شعرها متعلق به ابراهیمی بود و گل سر سبد آنها «آیریلیق» .

رشید بعد از بازگشت

به باکو به زیبایی هر چه ۴۳ تمامتر آیریلیق را خواند تا خیلی زود قلبها را تسخیر کرده و محبوبیت جهانی برای این «ماهنی» رقم زند. چند سال بعد از این ماجرا بانو «فائقه آتشین» هم که اصالتی آذربایجانی دارد با اجرایی منحصر بفرد این ترانه را زبانزد خاص وعام کرد تا اینکه امروز بعد از گذشت ۶۲ سال از سرایش این « ماهنی» دست کم صد و پنجاه نفر از خواننده های



استاد رجب ابراهیمی (فرهاد) – ترانه سرای آیریلیق



مهدی زارعی

کارشناسی ارشد زبان شناسی همگانی

بررسی هماهنگی واکه‌ای در لهجه‌های فارسی تهرانی، گیلکی، ترکی و کردی

چکیده

بیان مسئله: هماهنگی واکه‌ای نوعی فرایند واجی محسوب می‌شود. به این معنا که طی آن، واکه‌ای مشخصه‌های واکه مجاور خود را می‌پذیرد و به واکه‌ای دیگر در زبان مورد نظر بدل می‌شود. اهمیت این تحقیق بدان جهت است که از سوئی به شناخت آوایی و زبان‌شناختی زبان فارسی با لهجه‌های کردی، ترکی، گیلکی و فارسی (لهجه تهرانی) و از سوی دیگر تفاوت‌ها و شباهت‌های آوایی این لهجه‌ها را مشخص می‌کند.

هدف: پژوهش حاضر به روش میدانی، به بررسی هماهنگی واکه‌ای در زبان فارسی با لهجه‌های تهرانی، ترکی، کردی و گیلکی پرداخته است.

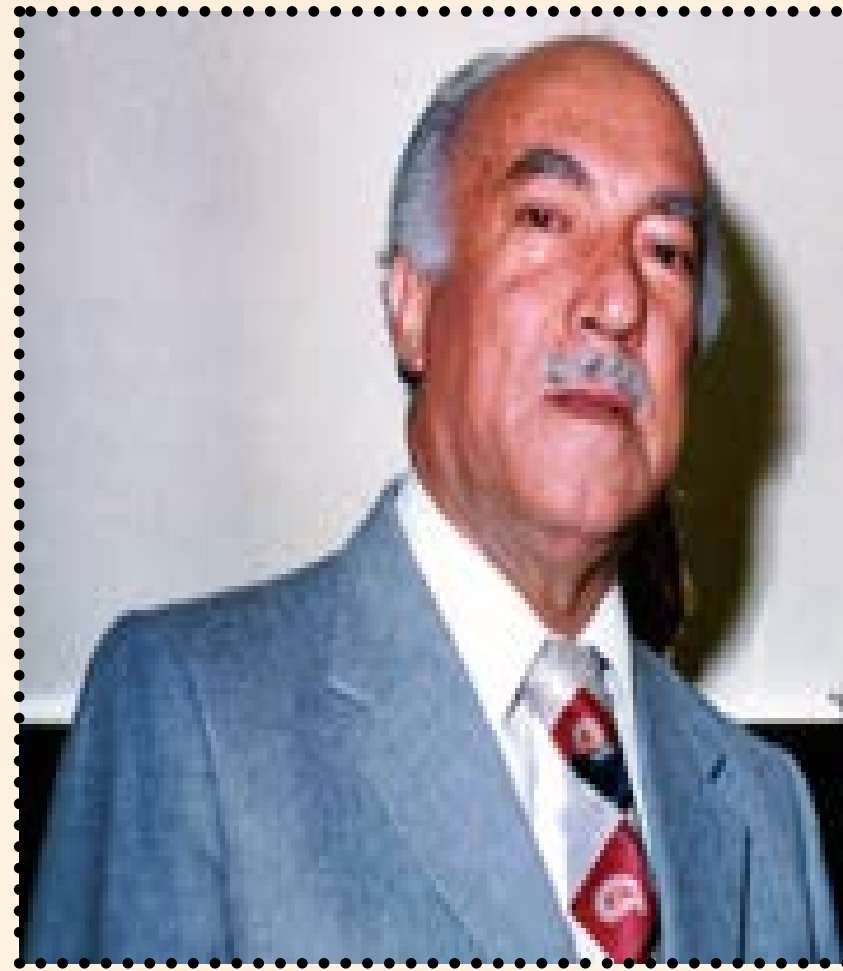
روش تحقیق: در این تحقیق از هر لهجه ۳۰ گویش‌درسنین ۲۰ تا ۳۰ سال انتخاب‌شده و در مجموع ۱۲۰ گویشور در تحقیق حاضر شرکت داشته‌اند. این پژوهش در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست که چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در این لهجه‌ها از نظر هماهنگی واکه‌ای وجود دارد. تحقیق حاضر به صورت پیمایشی و از طریق مصاحبه با نمونه‌برداری تصادفی تهیه شده است.

۱. مقدمه

زبان، یک پدیده فرهنگی و بافت‌مدار است که ماهیت اجتماعی دارد. البته نمی‌توان واقعیت‌های درونی زبانی را کتمان کرد اما با تحقیق و بررسی بیشتر همانند آنچه جهانگیری (Jahangiri, ۱۹۸۰) و لباو (Labov, ۱۹۷۲) انجام داده‌اند یافت می‌تواند بیشتر از عوامل بیولوژیکی، فیزیولوژیکی و زبان‌شناختی برای تبیین کاربردهای زبان و حتی تغییرات زبانی قلمداد شود. در برخی از زبان‌ها، بر مشخصه‌های واکه‌ای که در یک حوزه زبانی خاص ظاهر می‌شوند محدودیت‌های ویژه‌ای حاکم است، این پدیده را اصطلاحاً «هماهنگی واکه‌ای» می‌نامند،

ایران، آذربایجان، ترکیه و ... اجراهای متعددی از آن داشته باشند. به گونه‌ای که در آذربایجان و ترکیه تقریباً هر خواننده پی دست کم یک اجرا از آن داشته است. ترانه پی که یادآور تلخی‌های پایان ناپذیر جدایی و هجران عاشقان بی‌مزار این دیار است.

حالا فرهاد ابراهیمی که ترانه هایش را در یک کتاب جمع کرده و اسم آیریلیق را بر آن گذاشته و روانه بازار کرده بود در تنهایی متداول پیرانگی به دیای دیگر شتافت و به دست غسالی رسید که روزی چند بار این ترانه را زیر لب زمزمه می‌کند بدون آنکه حتی حدس بزند کسی که زیر دستش خاموش و بی صدا سراپا گوش شده سراینده همین جدایی ابدی ست و چه کسی ست که نداند این ابیات بی پدر و مادر چه لحظات عاشقانه بی برای ترکها خلق کرده است؟ همین یک ترانه برای جاودانگی اش کفایت می‌کند!



استاد علی سلیمی اردبیلی - آهنگ‌ساز ترانه آیریلیق



مهندس ودود اسدی

یک خاطره ...

می‌خاستم ببینم.

بلیط خریدم و رفتم لابی سینما، انگار فقط من این حال را نداشتم و مدتی منتظر ماندم تا سانس درحال پخش تمام شود و برای سانس جدید برویم داخل، از همه اقشار تورک‌ها را میدیدم که آمده‌اند ، کسانی که فارسی صحبت می‌کردند ولی میگفتند تورکیم و اصالتمان را دوست داریم.

آدمهایی که تورکی را می‌فهمیدند. این حس هرچقدر برایم عجیب بود به همان اندازه هم ارزشمند جلوه می‌کرد آدمهایی که هنوز هم اصالت خویش را حفظ کرده‌اند.

بالاخره رفتیم به داخل سالن نمایش فیلم، بعد از منظم شدن تماشاگران، چراغها خاموش شد، اول آگهی و تبلیغات فیلم‌های دیگر....

فیلم با نام خدا آغاز شد، باور نمی‌کردم به زبان و فرهنگ مادری‌ام، فیلمی را درشهر رشت ببینم که با تمام وجود می‌فهمیدم اش!

سناریوی فیلم و نوع بازی‌هایش، مخصوصاً آهنگ‌های فولکلورش چنان مرا تحت تاثیر قرار داده بود که بیشتر زمان فیلم را اشک میریختم. هر از گاهی خودم را جمع و جور می‌کردم که نکند کسی

خاطره‌ای که برایتان نقل می‌کنم حس غریبی‌ست که هنوز هم وقتی به یاد می‌آورم، بی‌اختیار چشمانم پر از اشک شده و بغض گلویم را می‌فشارد، شاید کسانی که برای برخی شرایط دچار این وضعیت شده‌اند درکم کنند.

خاطره‌ام از این آهنگ به دوران نوجوانی‌ام می‌رسد.

در مدرسه راهنمایی سعدی واقع در خیابان تختی درس می‌خواندم که یکی از همکلاسی‌ها گفت: «سینما، یک فیلم ترکی آورده، دیدی؟!» وقتی که زنگ آخر خورد، بی اختیار به دوستم که همسایه‌مان هم بود، گفتم: «به مادرم بگو من رفتم سینما! کمی دیر به خانه می‌آیم.»

پیاده از خیابان تختی به سرعت خودم را به میدان شهرداری رشت رساندم که اکثر سینماها در آن محدوده است،

به مقصد که رسیدم و دیدم که سینما سپیدرود فیلمی به نام «خان چوبان» را آورده است.

خیلی ذوق و شوق داشتم، فیلم ترکی! آن هم در سینماهای ایران!؟

اصلاً باورم نمیشد، انگار عزیز ترین کسم را سالها ندیده بودم و

زیرا واکه‌ها در حوزه موردنظردرمشخصه‌های خاصی هماهنگ می‌شوند(Roca et al, ۱۹۹۹).

پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست که چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در لهجه‌های تهرانی، کردی، ترکی و گیلکی ازنظر هماهنگی واکه‌ای وجود دارد. تحقیق حاضر به‌صورت پیمایشی و از طریق مصاحبه با نمونه‌برداری تصادفی تهیه‌شده است. این پژوهش مبتنی بر چارچوب نظری هماهنگی واکه‌ای که توسط زبان شناسانی همچون جهانگیری (Jahangiri, ۱۹۸۰)، مدرسی (Modarresi, ۲۰۱۰)، افخمی و همکاران (Afkhami et al, ۲۰۰۷) و دیگر زبان شناسان مطرح شده است، می‌باشد. پژوهش حاضر به روش میدانی، به بررسی هماهنگی واکه‌ای در زبان فارسی با لهجه‌های تهرانی، ترکی، کردی و گیلکی پرداخته است. داده‌های پژوهش بر اساس آزمون تکمیل کلام جمع‌آوری‌شده و با استفاده ازسوالاتی که از قبل توسط محقق در قالب ۳۰ سؤال به‌صورت هدفمند برای بررسی هماهنگی واکه‌ای تهیه‌شده است، به‌دست‌آمده است و به‌صورت مصاحبه از گویشوران پرسیده شده است.

۲. بیان مسئله

هماهنگی واکه‌ای در هر زبانی در حوزه‌های صرفی/نحوی خاصی عمل می‌کند و حضور برخی مرزهای صرفی/نحوی مانع از گسترش مشخصه‌های هماهنگ می‌شود. حضور برخی ازواج‌ها در یک زنجیره نیز می‌تواند همین تأثیر را داشته باشد. هماهنگی واکه‌ای را ازنظر جهت گسترش مشخصه‌های هماهنگ به دو نوع تقسیم می‌کنند. درصورتی‌که مشخصه‌های یک واکه به واکه‌های پیش از آن سرایت کند، آن هماهنگی را پس‌رو می‌نامند درصورتی‌که مشخصه‌های یک واکه به واکه‌های پس‌ازآن گسترش یابد، آن راپیش‌رو می‌نامند. برای مثال، هماهنگی واکه‌ای در زبان ترکی از نوع پیش‌رو است، زیرا در هماهنگی بین تکواژی، همواره مشخصه‌های آخرین واکه‌ریشه،



مرا ببیند. خجالت می کشیدم، ولی چه کنم که اختیارم خارج بود، سارای را میدیدم که تسلیم زور نمی شد و مردمی که اسارت را با تمام وجود لمس می کردند و مهمتر اینکه فیلمی که از هنر موسیقی سنتی آذربایجان در حد بضاعتشان استفاده کرده بودند.

فیلم تمام شد و به ناچار به طرف روشوئی رفتم و صورتم را شستم و ازسینما زدم بیرون. هوا تاریک شده بود. سریع سوار تاکسی شدم به طرف خانه رفتم.

شب با خانواده موضوع سینمارا بازگو کردم و با اصرار خواهرهایم قرار شد فردا عصر به دیدن دوباره فیلم سارای به سینما برویم.

و فردا به اتفاق خانواده رفتیم و همین حس را در سیمای پدر مرحومم بیاد دارم. دیدم که اوهم حین تماشای فیلم اصلا صحبت نکرد، حتی یک لحظه هم خودش نبود، چون پدرم میفهمید و درد مشترکمان را از او فرا گرفته بودم یعنی عشق به فرهنگمان و حفظ آن در بدترین شرایط.

تورک بودن و تورک ماندن در برخی زمانها و مکانها برای برخی ها به مراتب سخت و طاقت فرسا است!

خلاصه، پس فردای آن روز هم به اتفاق دوستانم و هم مدرسه‌ای هایمان به تماشا رفتیم و تا آخرین روز عمرم حس آن روزهایم را فراموش نخواهم کرد.

سریک



